

بن عبدالملك بوده ، پس میتوان گفت که جعفر پدرخالد بعد از عصر سلیمان یعنی در حدود ۱۰هـ به بلخ آمده ، ومدتی اینجا بود ، وبعد از آن بدربار هشام باز شناخته است . زیرا بموجب روایت ابن خلکان که از کتاب اخبار برامکه تالیف ابو حفص عمر بن ازرق کرمانی نقل کند : این برمک (جعفر) از دربار هشام رخصت خواست ، که ببلاد خود رود ، وهشام نامه یی نوشت که او را مالک بلاد خود گردانند ، ولی این برمک چون در راه خراسان به گرگان رسید ، درینجا وفات یافت<sup>۱</sup> که سال وفات او را پیش از مردن هشام (۱۲۵هـ) در حدود ۱۲۰هـ تخمین کرده میتوانیم .

باری بموجب تواریخ عربی که در اخبار دربار خلفاء قول آنها حجت تواند بود ، ذکری از جعفر برمک در آن دربار ها نیامده ، ونخستین کسی که از این خاندان در عمال و کارداران خلافت در آمده ، بقول مقدسی خالد بن برمک در بار سفاخ عباسی است<sup>۲</sup> بنابراین اگر ماتمام داستانهای مورخان دیگر را در باره جعفر برمک وسفرهایش بدربار خلفاء اموی کالعدم پنداریم ، بموجب روایت طبری یکنفر برمک را که پدرخالد باشد ، در بلخ می یابیم ، که در سنه ۱۰۷هـ با حکمران اموی اسد بن عبدالله همکار وبه تعمیر مجدد شهر بلخ پرداخته بود .

#### خالد بن برمک

از دودمان برمکیان شخصی که نخستین بار وجود و هویت او نزد مورخان ثابت است ، ومتفق القول اورامورث اعلای این خاندان بزرگ می شناسند همین خالد برمکی است .

بقول ابن عساکر که ابن خلکان از تاریخ دمشق اونقل نموده ، تولد خالد در سنه ۹۰هـ و وفاتش (۱۶۵هـ) است در حالیکه ابن قادی در اخبار الوزراء سال وفاتش را (۱۶۳هـ) نوشته است<sup>۳</sup> .

۱- مقدمه اخبار برامکه به حواله ابن خلکان طبع تهران .

۲- البدوه والتاریخ ۶ / ۱۰۶

۳- وفیات الاعیان ۱ / ۱۰۶

ایام کودکی و تربیه نخستین خالد، بنا بر قولی در کشمیر گذشته<sup>۱</sup>، زیرا در حدود سنه ۹۰ هـ که ولد اوست، پدرش در کشمیر بود و او در آنجا طب و نجوم و کهنات و سحر و دیگر علوم را یاد گرفت<sup>۲</sup> و بعد از آن با پدرش در بلخ و در بار خلافت اموی بود، و مورخان در ستایش دانش و صفاتش منفق القولند، و حتی مسعودی گوید که اعقاب او نتوانستند بمقام و منزلت جد خود در رأی و باس و بخشایش برسند.<sup>۳</sup>

ابن طقطقی گوید: خالد بن برمک از رجال دانشمند و بزرگ و بخشنده و بیدار و دورانیش دولت عباسی بود، که سفاح او را به وزارت برگزید، ولی او با وجودیکه کارهای وزارت را انجام دادی، خود را وزیر نگفتی؛ باری خالد بموجب وصیت پدرش در اواخر دولت اموی، از طرفداران جدی استیصال آن دولت و تأسیس دولت جدید آل محمد بود. و در عین اوقاتی که بومسلم خراسانی در خراسان با کارداران بنی امیه می جنگید، خالد برمکی نیز یکی از لشکرکشان دلیر و معتمد او بود.

مادر تاریخ نام خالد برمکی را در جمله کسانی که بانقیبان ابراهیم امام عباسی، در خراسان برای تأسیس دولت آل عباس فعالیت داشتند در سنه (۱۲۹ هـ) می یابیم، که با یکی از نقیبان آل عباس قحطبه بن شیب در گرگان همکاری دارد، و اموال شیعیان عباسی پیش اوست و یکی از ارکان نهضت بومسلم است. بعد ازین در سال ۱۳۰ هـ نگامیکه خالد مرد چهل ساله است (زیرا تولدش ۹۰ هـ است) او را بحیث سپه دار و قاید لشکر بومسلم می یابیم، که درین وقت بومسلم کارداران

۱- تاج المروس ۷ / ۱۰۹

۲- شاعری درین بیت این علوم آل برمک را جمع کرده :

قل لیحیی این الکها نة و السحر و این النجوم من قتل جمفر

۳- مروج الذهب ۳ / ۲۸۴

۴- الفخری ۱۴۰

۵- طبری ۶ / ۳۱ و الکامل ۵ / ۱۸۳

بنی امیه را از خراسان رانده، و کسان خود را بر سر تاسر خراسان به حکمرانی گماشته است، درین جمله قحطبه به طوس فرستاده می شود، و با او چند نفر از لشکریان هم همراه است که یکی از ایشان خالد برمکی باشد.

لشکریان قحطبه بر طوس می تازند، و ده و اند هزار نفر را در جنگی از مخالفان خود می کشند، و بعد از آن با سی هزار نفر از لشکریان تمیم بن نصر و نابی بن سوید مواجه می شوند، که درین جنگ باز خالد بن برمک با هزار نفر در یکی از جهات نبرد میکند، و چون خود قحطبه در میدان جنگ در می آید، همین خالد برمکی در میانه لشکریان می جنگد، و بعد از فتح و کشتن تمیم و نابی به تصاحب اموال لشکریان شکست خورده گماشته میشود.

بعد ازین در ذی قعدہ (۱۳۰ هـ) قحطبه با خراسانیان، لشکریان عمال بنی امیه را در گرگان در می یابند. و قحطبه خراسانیان را در خطابه غراو مهیج بردشمنان بر می انگیزد، درین جنگ باز خالد برمکی در میسرۀ لشکر بومسلم می جنگد، و این میدان پیکار نیز با کشتن ده هزار نفر از لشکر شامیان فتح میگردد، و نباتہ بن حنظله عامل اموی کشته می شود<sup>۱</sup> و غنائیم فراوان بدست خالد می آید، که آنرا بین همراهان خود بخش میکند<sup>۲</sup>

در سنه ۱۳۱ هـ عامر بن ضبارہ سپه دار اموی با صد هزار لشکر خود در حدود دری بایست هزار لشکر قحطبه در آویخت، که یکی از سپه داران قحطبه در میانه لشکر خالد بن برمک بود، درین جنگ نیز خراسانیان بر شامیان اموی غالب آمدند، و لشکریان عامر را که خیلی مجهز بودند و حتی با خود آلات طرب و خیکهای باده هم داشتند بشکستند<sup>۳</sup>

جهشیاری گوید که باری المهدی خلیفۀ عباسی خواست، داستان این جنگ

۱- طبری ۶ / ۵۲ تا ۵۶ و الکامل ۵ / ۱۸۳

۲- تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۴۳

۳- طبری ۶ / ۶۶ و الکامل ۵ / ۱۹۰

را بشنود، که چگونه ابن ضباره کاردار مروان شکست خورد؟ باو گفتند که از خالد برمک بپرسد، که درین جنگ داخل بود و شاهد واقعه است.

چون المهدی ازو پرسید، خالد جواب داد: «چون صف ها آراستیم، خدا دردل ایشان ترس انداخت، و باد نصرت برپرچم ماوزید، خدای را سپاس و نیایش باد.»

المهدی چون این پاسخ خالد را شنید گفت: نیکوگفتی و کوتاه!

در سنه ۱۳۲ = ۷۴۹ م خالد بن برمک با مسیب بن زهیر به فتح دیرقنی<sup>۱</sup> فرستاده شد، و بعد ازین می بینیم که خالد استوناوند (قلعه دنباوند از اعمال ری) را محصور داشته، و پادشاه آنجا را از بین برده، و دو نفر دختران او را به بغداد برده است، که یکی را المهدی خرید و او مادر منصور بن مهدی باشد که نا مش البحریه بود<sup>۲</sup>

بموجب روایت طبری که ابن اثیر هم نقل نموده، خالد بن برمک در سنه (۱۳۲ هـ) دیوان خراج (وزارت مالیه) سفاح عباسی را داشته<sup>۳</sup> و از شغل سپاهداری به اموردیوانی پرداخته است.

خالد به تصریح طبری تا سنه (۱۳۶ هـ) بردیوان خراج بغداد مقرر بود و بعد از آن هم درین پایتخت غالباً بر همین شغل در عصر منصور عباسی باقی مانده است، زیرا می بینیم که در (۱۴۶ هـ) هنگام بنای بغداد، مورد مشوره خلیفه بود، و ما تفصیل آنرا بعد ازین در شرح شخصیت خالد خواهیم داد، و یکسال بعد در (۱۴۷ هـ) باز خالد را در مسئله ولی عهدی المهدی که بجای عیسی بن موسی تعیین می شد، مورد مشوره و رجوع خلیفه می یابیم، که این کار دشوار با وجود اصرار

۱- تاریخ الوزراء و الکتاب بوسیله مقدمه اخبار برامکه ۲۶

۲- این نام در برمکیان بو ابیغلط دیرفونا شده، بقرار طبری (۷۶/۶) و الکامل (۱۹۳/۵) صحیح آن دیرقنی است بضم اول و تشدید ثانی، و در شا نزده فرسخی بغداد در ناحیت های نهر و ان واقعت در یک میلی دجله (معجم البلدان ۲/۵۲۸)

۳- معجم البلدان ۱/۱۷۶

۴- طبری ۱۱۱/۶ و الکامل ۵/۲۱۳

۵- طبری ۱۱۸

عیسی برحق ولایت عهد خود، بسعی خالد به نفع المهدی خاتمه یافت، و خلیفه منصور و ولی عهدش هر دو از اظهار سپاسگذاری کردند، و جزالت رای او راست بودند<sup>۱</sup> در سنه (۱۵۸ هـ) خلیفه منصور، خالد بن برمک را سه هزار هزار (سه میلیون) درهم مصادره نمود، و تا سه روز مهلت داد، چون درین اوقات کردن در موصل بغاوت کردند، مسیب بن زهیر امیر شرط (امنیه) که از دوستان خالد بود، به خلیفه پیشنهاد کرد، تا او را بر موصل والی گرداند، خلیفه هم سه صد هزار درهم باقیمانده را که خالد نیز داخقه بود باو بخشید، و فرمان ولایت موصلش داد. و او با دانشمندی و عدم تشدد امور ولایت را با حفظ و قار خود پیش برد، و بعد از مرگ منصور، پسرش المهدی هم او را بر موصل باقی گذاشت، و حسن و سلیمان برادرانش را هم با فرستاد<sup>۲</sup> بقول ابن فقیه در اوائل عصر مهدی خالد در طبرستان بر شاهی کوچک مسمغان تعرض نموده و مسمغان شاه را مغلوب و زن و سه دختر او را به بغداد فرستاد، و گویند که درین جنگ خالد آنقدر دلیری نمود، که تصویر او با اسلحه ای که در جنگ بکار برده بود، از طرف سپاهانش بر روی سپرها نقش شد<sup>۳</sup>

خالد در عصر المهدی بر موصل حکمران بود، تا که در سنه (۱۶۳ هـ = ۷۸۰ م) مهدی ولی عهد و پسر خود الرشید را به غزای روم (تورکیه امروزی) فرستاد، و با او خالد و برادرانش حسن و سلیمان را هم گسیل داشت، و یحیی بن خالد درین لشکر کشی سرمنشی و مدیر نفقات عسکر (لوازم) ولی عهد بود، و هارون همواره در امور لشکر کشی و غیره از وی رای گرفت، و درین جنگ به فیروزیهای بزرگ نایل آمدند، و خالد در میدان سما لو کارنامه های نمایانی داشت، و چون ربیع حاجب سپه سالار لشکر هارون، سلیمان بن برمک را به حضور خلیفه مهدی با وفدی فرستاد، خلیفه او را گرامی داشت<sup>۴</sup>

۱- طبری ۶-۲۸۰ و الکامل ۵-۲۷۵

۲) طبری ۶-۳۰۴

۳- کتاب البلدان ابن فقیه همدانی ۳۱۴ بوسیله بوواص ۵۷

۴- طبری ۶/۳۷۶

بقول جهشیاری چون لشکریان ولی عهد هارون ، در همین سال (۱۶۳) از جنگ روم شرقی بازگشتند ، خالدوفات یافت ، و مهدی برای وی کفن و حنوط فرستاد ، و هارون الرشید بر و نماز خواند<sup>۱</sup>

### شخصیت خالد برمکی

خالد مردی بود با قوت و جوانمردی و دارای جلالت مقام و کرم و احسان ، وی در میدان جنگ دلیری و شمشیری بران داشت ، و در دیوان و دفتر خامة محاسبه و انشاء ، و چون برای تأسیس خلافت دودمان عباسی کارهای نمایان کرده بود ، در نظر سفاح نخستین خلیفه این دودمان و باز ماندگانش مقامی بلند و منزلی ارجمند داشت ، و حتی دودمان برمکیان جزو خاندان عباسی شده بود ، و بقول طبری ام خالد بنت یزید ، زن خالد بن برمک دختر سفاح ریطه راشیر میداد<sup>۲</sup> و ام سلمه زن خلیفه سفاح ، دختر خالد ام یحیی راشیر دادی<sup>۳</sup> و این دو دختر در یک بستر خوابیدی ، و روزی سفاح به خالد گفت : مرا خد متنگار خود ساختی ، بدین معنی که دخترت باریطه دخترم یکجا خوابیده بود ، و چون شبانگاهان از خواب بر خواستم دیدم روی پوش آنها دور افتاده ، و بدست خود ایشان را باز پوشانیدم<sup>۴</sup>

خالد دارای ذکای شگفت انگیزی بود که نمونه آنرا درین حکایت آورده انا ، و گویند : او در یکی از جنگهایی که بطرفداری بو مسلم با عمال امویان داشت ، بر بام خانه یی به تناول غذا مشغول بود ، و دید که از صحرا گله های وحشیان و آهو با عجله تمام بجانب قریه می شتابند . خالد گفت : خصم بجانب ما می شتابد ، و این گله های وحشیان که بسوی قریه می آیند ، دلبنته در عقب آنها گروهی در حرکتند . بعد از کمی حدس خالد صائب شد ، و غباری هویدا شد ، که در عقب آن سپاه خصم بود ، ولی لشکریان خالد پیش ازان به تدبیر مدافعه و کارزار

۱- تاریخ الوزراء و الکتاب بوسیله مقدمه اخبار برامکه ۳۱ ، در تاریخ ابن خلدون ۲۲۳/۳

و فاتش در ۱۶۶ هـ است .

۲- برمکیان بو ۸۱

۳- الفجرى ۱۴۰

طبری گوید: که خالد برموصل به نحوی حکم راند که پیش از و مانند ش امیری مهیب تر رانده بودند، در حالیکه او با کسی شدت نکرده و بر احدی ستم نرانده بود، ولی بیم او در دل های مردمان جای داشتی.<sup>۲</sup>

خالد روایات خراسانی و عجمی خود را همواره حفظ کردی، و با وجودیکه در دربار عربی زندگی میکرد، میلش به مفاخر عجمی آشکارا بود، مثلاً هنگامیکه منصور در بنای بغداد بفکر تخریب ایوان کسری در مداین افتاد، تا از مصالح آن در ابنیه جدید کار بگیرد. خالد به ویران ساختن آن بنای تاریخی رای نداد، و دلایلی را اقامه کرد، ولی منصور این اختلاف اورا مبنی بر میل به مفاخر عجمی پنداشت و باخشم گفت: هیهات! اگر مخالفت میکنی - دلیلی جز میل به عجم

### ندارد.<sup>۳</sup>

بخشش و کرم از سجایای خالد بود، و آنقدر شهرت داشت، که در آن باره گفتندی، اکثر خانهای یاران خود را او بنا نموده، و کابین زنان ایشا نرا داده، و کنیزان و ستورها و اسپان را برای ایشان خریده است<sup>۴</sup> و چون همواره آستان او مرجع اعالی و ادانی بود، و ایشان را سوال (به تشدید او) می نامیدند، خالد این نام را بران مردم که اکابر و اشراف بودند روانداشت، و امر داد که مراجعین اورا (زوار) نامند، تا بسبب نام سبک تو هین نشوند<sup>۵</sup>

بذل و سخاوت خالد به شعراء، نیز شهرت دارد، و گویند که بشا ربن برد تخارستانی شاعر تازی زبان خراسان، در مقابل هر بیتی که او را ستوده بود، ده هزار دره - - - م صله گرفت، و بسا ز در مقابل چند بیت ستایش باو

۱ - ابن خلکان ۲/۲۲۲

۲ - طبری ۶/۳۰۴ و الکامل ۶/۶

۳ - طبری ۶/۲۶۴ و الکامل ۵/۲۷۱

۴ - تاریخ الوزراء و الکتاب

۵ - الفخری ۱۴۰

ده هزار درهم داد، و هم برای هر مجلسی همین شاعر از و پنج هزار درهم میگرفت، و در يك جلسه سی هزار درهم رادر مقابل مدحی که گفته بود از و بخشش گرفت<sup>۱</sup> در حالیکه این شاعر خراسانی به تعصب شدید خود برخلاف عرب و به شعوبیت و عجم پرستی مشهور بود، و اورا زندیق گفتندی، و بهمین گناه اورا کشتند.<sup>۲</sup>

### یحیی بن خالد برمکی

خالد برمکی دوفزند داشت یکی محمد که بسیار معروف نبود، ددیگر ابوالفضل یا ابوعلی یحیی است که در اخیر سال ۱۱۹ هـ یا آغاز ۱۲۰ هـ = ۷۳۸ م بدنیا آمد<sup>۳</sup> و در حجر تربیت خانوادة خویش که حافظ ثقافت و فر هنگی قدیم بود، پرورش دید، و بقول مورخین مردی ادیب و سخنگوی و کریم و دانشمند فکور بار آمد<sup>۴</sup> چون پدرش از ارکان دربار عباسی و سفاح و منصور بود، یحیی نیز در دربار پرورش یافت، و نخستین بار از طرف منصور خلیفه در سنه ۱۵۸ هـ = ۷۷۴ م هنگامیکه پدرش خالد به حکمرانی موصل نصب میگشت، یحیی به حکومت آذر بایجان مقرر گردید<sup>۵</sup> و تا مرگ منصور در آنجا ماند.

در عهد المهدی، خالد و پسرش یحیی هر دو از عماید در بار بودند و خالد پسرش یحیی را به تربیة شهزاده هارون گماشت، و او از خوردی این شهزاده را در آغوش خویش پرورده بود<sup>۶</sup> و چون در ۱۶۳ هـ المهدی پسر خود هارون را به حکمرانی تمام ولایات آذربایجان و ارمنیبه مقرر کرد، یحیی بن خالد را بر دیوان رسائل

۱- برمکیان . ۶ بحواله الاغانی ۳۶/۳ بهمد

۲- در همین مبحث به علل سقوط برمکیان رجوع شود.

۳- در تسواریخ سال تولد یحیی را بطور یقین تعیین نکرده اند، ولی چون وفاتش ۳ محرم ۱۹۰ هـ بسن ۷۰ یا ۷۴ سالگیست (ابن خلکان ۲/۲۴۶) بنا بر آن تولدش اخیر ۱۱۹ یا آغاز ۱۲۰ هـ خواهد بود. و اگر عمرش ۷۴ باشد، پس تولدش در ۱۱۵ هـ است

۴- ابن خلکان ۲/۲۴۳

۵- طبری ۶/۳۰۴ و الکامل ۶/۶

۶- ابن خلکان ۲/۲۴۳



بعیث سرمنشی شهزاده، گماشت<sup>۱</sup> و او تا مدت شش سال در خدمت هارون ماند. تا که در محرم ۱۶۹ هـ = ۷۸۵ م المهدی خلیفه بمرد، و پسرش الهادی که ولی عهدش بود، در جرجان بجنگ مردم طبرستان مشغول بود، و تنها شهزاده هارون بر بستر مرگ پدر در ماسبدان حضور داشت.

باشنیدن خبر وفات المهدی در بین لشکریان بغداد شورشی پیداشد. و سپاهیان معاش های نگرفته خود را خواستند، خیزران ملکه المهدی که مادر دوشهزاده الهادی و الهارون بود، حل این مشکل را بدو نفر رجال بزرگ دربار محول کرد که یحیی و ربیع بن یونس مولای هارون و کفیلش در بغداد بود. اما سپاهیان شورشی کاخ ربیع را محاصره کرده و درهای آنرا آتش زدند، ولی یحیی این فتنه را با تدبیر و دلیری فرو نشاند، و ربیع را نجات داد، و لشکریان را به ضمانت محرزین ابراهیم اقناع کرد، تا بعد از اخذ معاش مژده ماهه خود متفرق شدند، و پس ازین به هارون رهنمائی کرد، تا هادی را به خلافت بشناسد، و او را به پایتخت بخواند.<sup>۲</sup>

خلیفه جدید الهادی در صفر ۱۶۹ هـ بموجب نامه و دعوت هارون و یحیی به بغداد رسید، و با او بیعت کردند، ولی این خلیفه یحیی را به سبب انتساب و نزدیکی به هارون در جمله رجال بزرگ دربار به ماموریتی نگماشت، و چون خیزران مادر خلیفه بر امور مملکت دست یافته بود، و امراء همواره از او هدایا می گرفتند، و خود الهادی به عیش و نوش پرداخت، بنا بران امور مملکت مشوش گردید، در آخر بین خیزران و پسرش الهادی اختلافی پدید آمد، و الهادی خود است برخلاف وصیت پدر برادر خود هارون را از ولی عهدی خلافت محروم داشته، و بجایش پسر خود جعفر را ولایت عهده دهد، و درین مورد از رجال دربار موافقه و بیعت نیز ستد، ولی یحیی به همکاری خیزران درین مورد به طرفداری هارون

۱ - طبری ۶/۲۷۷ و الکامل ۶/۲۵

۲ - طبری ۶/۴۰۶ و الکامل ۶/۳۵

کوشش میکرد ، و بیست هزار درهم را که برای بیعت با جعفر بدو میدادند رد کرد ، و به الهادی گفت : پسر ت جعفر جوانتر است ، و باید وصیت المهدی در ولایت عهد هارون مراعات شود<sup>۱</sup> ولسی الهادی درین کار دست به تشدد و فشار زد ، و یحیی و هارون را بزند ان افگند ، و تهدید بقتل نمود ، تا به ولایت عهد پسرش جعفر اعتراف نمایند .

اما خیزران که از پسرش الهادی آزرده بود ، شب ۱۴ ربیع الاول ۱۷۰ هـ ۷۸۶ و را خفه کرده و بکشت ، و بلاد رنگ به زندان شتافت ، تا یحیی و هارون را آزاد گرداند . یحیی در اطاق تنگی که یارای پای دراز کردن نداشت ، و شبها نگاهان برپا ایستاده میگذرانید محبوس بود ، و چون صدای پای نگاهان زنندگان را در خارج آن زندان تنگ و تاریک شنید پنداشت ، که برای کشتن او آمده اند ، ولی چون درب زندان را کشودند ، دید خیزران ایستاده و با او گوید :

هادی را خفه کرده اند ، و اکنون در گذشته ، برای ! تا برویم .<sup>۲</sup>

چون یحیی را از زندان بر آوردند ، حاجب خلیفه یقطین با او بزند ان هارون رفت ، و هارون چون دید ، یقطین حاجب دربار هادی آمد ، پنداشت که برای قتل او آمده است ؛ ولی یقطین سلام داد ، و او را امیرالمومنین خطاب کرد<sup>۳</sup> . یحیی بمنزلت پدر هارون بود ، زیرا اولادش با هارون شیرخورده ، و برادران رضاعی بوده اند ، و هارون از کرچکی در حجر عا طقت یحیی پرورده شده ، و مرهون مساعی او در راه خلافت خود بود<sup>۴</sup> بنا بران بعد از جلوس برار یکه خلافت یحیی را به وزارت خود برگزید . و ابراهیم موصلی درین مورد گفت :

الم تر ان الشمس کانت سقیمه  
 فلهما ولی هرون اشرق نورها  
 بیمن امین الله هرون ذی اللندی  
 فهرون والیهما ، و یحیی وزیرها

۱ - الفخری ۱۸۰

۲ - تاریخ الیعقوبی ۴۰۶/۲

۳ - بر مکبان بو و بحوالت تاریخ یزدی

۴ - الفخری ۱۸۰

باری هارون تمام امور مملکت را به یحیی سپرد، و در عزل و نصب او را مختار ساخت، و خاتم خود را بدو داد، و خیزران ملکه مادر نیز در امور کشور دخلی داشت. و یحیی رای او را می طلبید<sup>۱</sup> ولی چون خیزران در سنه ۱۷۳ هـ = ۷۸۹ م بمرد، تمام قدرت بکف یحیی آمد. وی بقول ابن طقطقی سرمنشی و کفیل و وزیر شهزاده هارون بود، و اکنون تمام امور دولت باو تعلق گرفت، نگهبان داشت مرزها و تدارک خالها و فراهم آوری اموال دولت، و عمران اطراف و رونق خلافت و تصدی مهمات کشور همه بدوش او قرار داشت، وی نویسنده بلیغ و ادیب لیبی بود، که آرای صایب و حسن تدبیر و انضباط و در امور دولت دستی قوی و کریم و بخشاینده داشت. حلیم و عفیف و باوقار و مهیب بود<sup>۲</sup>

یحیی را در نهضت علمی دوره عباسی و آغاز رنسانس فکری و نشر و توزیع علوم و ترجمه کتب علمی و پرورش دانشمندان کارنامه‌های درخشان است که مادر فصل خاص حیات فکری و علمی و ادبی این کتاب ازان یاد خواهد کرد.

اگر بخواهیم که افکار اجتماعی و شخصیت سیاسی و ادبی و اداری یحیی را بشناسیم، این گفته مامون خلیفه را در باره او بخوانیم که میگفت: «یحیی بن خالد و فرزندش را در بلاغت و کفایت وجود و شجاعت نظیری نیست». این قول پادشاهیست در محاسن این شخصیت عظیم بلخی! ولی درویشی مانند سفیان ثوری که از کبار صوفیان خدا پرست بود هنگامیکه یحیی در ماهی هزار درهم را برایش مقرر داشت. در سجده دعا کردی و گفتی: «خدا یا! آن چنانیکه یحیی کاردنیای مرا ساخت، کار آخرتش را بساز»<sup>۳</sup>

علاوه برین شخصیت یحیی را از اقوال او که در اخلاق و سیاست دارد، توان دریافت، درباره معاشرت اجتماعی بفرزندان خود میگفت:

۱ - طبری ۴۴۴/۶ و الکامل ۴۴/۶

۲ - الفخری ۱۷۹

۳ - عصر الماون ۱۴۰/۱

«از آنچه شنیده‌اید نیکوتر آنرا بنویسید!

و از آنچه نوشته‌اید نیکوتر آنرا یاد بگیرید!

و از آنچه یاد بگیرید، نیکوتر آنرا باز گوئید»<sup>۱</sup>

سخندان کیست؟ و چگونه باید سخن گفت؟ یحیی گوید:

«بلاغت آنست که با هر قومی در خور مهم آنان سخن گوئی!»

شاهان با هیچکس نظر تبعیض ندارند، زیرا شاهان از آن همگنا نند:

«میان پادشاهان واحدی خویشاوندی نباشد.»

حقوق مردم بر زمامداران:

«هر گز گرد مویک من بر محاسن کسی ننشست، مگر

آنکه حفظ و پاس و برابر خود واجب ساختم، و حق او را بر

خویش لازم شناختم.»

به فرزند خود درباره آموزش چنین پند داد:

«پسرک من! از هر عامی چیزی بر گزین، و بهره‌ی بردار!

چه کسی که چیزی را نداند البته آنرا دشمن دارد، و من مکروه

دارم که تو دشمن چیزی از فرهنگ و ادب باشی!»

خودشناسی و بزرگ منشی، چه صفاتی را در انسان تبارز میدهد؟

«هیچکس را در هنگام اقتدار متکبر نبینی، مگر آنکه پندارد،

که آنچه بدان نایل گردیده برتر از قدر و پایه‌ی ویست، و کسی

را نبینی که در هنگام فرماندهی تو اضع پیشه‌ی او را زد،

مگر آنکه نفس وی بزرگتر از پایگا هست که بدان رسیده.»

هنگامیکه مردم در زمامداری از کسی شاکه باشند دوچاره دارد، یحیی به یکی

از اعمال خود نوشت:

«شاکیان تو بسیار وسپا سگنداران تو اندکند، پس باید

---

۱- تاریخ بغداد از خطیب بغدادی ۱۴/۱۲۹

## با عدالت پیش گیری و یا از کاربرد کنارشوی<sup>۱</sup>

یحیی سیاست صحیح را در اطاعت خدا و کشایش دودر برای مردم میداند، اول در رحمت و بذل و مهربانی، دوم در غلظت و امساك و منع<sup>۲</sup> که این درجه اعتدال بین افراط و تفریط باشد.

تاریخ همواره تجارب انسانهای گذشته را به آینده میرساند، و نسل های بعدی از گذشتگان قبلی عبرت می اند و زند، این تسلسل و تعاقب تاریخ را یحیی در موزه یی چنین گوید:

«اعمال کسانیکه پیش از ما گذشته اند، موجب عبرت ماست

و کردار های ما مدار پنداندوزی آیندگان خواهد بود»<sup>۳</sup>

یحیی و پسران چهارگانه اش بعد از ۱۷۳ هـ با لاستقلال بر امور دولت عباسی دست یافتند، و در حقیقت کارگردانان دستگاه خلافت و دربار بغداد گشتند، و برای هارون منزلتی و قدرتی جز نام امیرالمومنین نماند، بنابراین در سنه ۱۸۷ هـ = ۸۰۲ م هارون بر ایشان متغیر گردید، و بقول مورخان ایام نکبت و ایقاع بربرامکه آغاز شد، و در شب آخرین محرم ۱۸۷ هـ جعفر فرزند نامور و مقتدر یحیی با مرهارون الرشید کشته شد، و یحیی با دو فرزندش فضل و موسی زندانی شدند، و تمام اموال و جایدهای بر مکیان ضبط گردید<sup>۴</sup>

دوره حبس یحیی و فرزندان در در ا فقه کنار فرات (رقعه قدیم) تا مدت سه سال دوام کرد، و چنانچه گفتیم در ۳ محرم ۱۹۰ هـ بسن ۷۰ یا ۷۴ سالگی ناگهانی بمرد، و در کنار فرات در ربض هرثمه دفن شد، آخرین سخن یحیی همان بود، که زیر بسترش رقعہ یی یافتند و بران نوشته بود:

---

۱ - این گفتار های یحیی را در مقدمه اخبار برامکه از تاریخ بغداد و عقدا لفرید و محاضرات

الاد باء راغب اصفهانی نقل کرده اند.

۲ - عصر الیامون ۱/ ۱۴۰

۳ - البرامکه ۱۲۲

۴ - طبری ۶/ ۴۸۴

و حق الله ان اظلم لوءم وان الظلم مرتعه و خيم

الى ديان يوم الدين نمضى وعند الله تجتمع الخصوم

« حق اینست که ظلم مردود و عاقبت آن وخیم است. مابسوی داور روز جزا میرویم و همه خصمان در آنجا با هم فراهم می آیند. »

در علت بهم خوردن وضع هارون با برمکیان اقوال مختلف است، اختلاف محمد بن لیث مشاور بزرگت دینی در بار عباسی با برمکه، و نصیحتش به هارون، که او را یحیی از پرسش خدا رهایی داده نمی تواند، و یا اینکه هارون یکی از علویان باغی یحیی بن عبدالله بن حسن را به جعفر سپرد، تا او را نگهدارد، ولی جعفر رهاش کرد، و یا اینکه هارون خواهر خود عباسه را به حبالت جعفر در آورد، ولی امر داد که با او مقاربت نکند، اما جعفر با او نزدیکی جست، و چون فرزند از او بد دنیا آمد، آنرا مخفی داشت و بمکه فرستاد. و این امر در سفر حج ۱۸۶ هـ بر هارون هویدا شد، و چون به عمر نام جائی از اعمال انبار عراق رسید، روز شنبه سلاخ محرم ۱۸۷ هـ جعفر را بکشت<sup>۲</sup>

اما این روایات علل نکبت برمکه یکی به تنهایی سبب اصلی نخواهد بود، و از نظر تحلیل وقایع تاریخی يك عده اسباب و علل موجب فنای این خاندان بزرگت گردید که ما آنرا باختصار در اینجا ذکر میکنیم:

از نتایج حتمی نظام سیاسی آن وقت بود که در آن دسته بی از مردم باشتر اك منافع طبقاتی گردد، آمدند، ولی در اواخر کار بین خود این مردم شقاقی بر سر همین منافع مکتسبه بوجود می آمد، و انگهی هر قوی تر از بیم آنکه همدستان دیگر اقتدار او را غصب نکنند برایشان می تاخت و آنهارا از بین میبرد.

هارون خلیفه عباسی هم تا وقتی که در بین رقبای خود گیر مانده بود، و بدساعت رجال دربار و مقتدران نیازی داشت، از نفوذ و علم و دانش و تجربه برمکیان

۱- ابن خلکان ۲/۲۴۶

۲- این علل قتل جعفر را اکثر مورخین مانند طبری و ابن اثیر و الفخری و ابن خلکان و غیره آورده اند، رجوع شود به ابرامکه ۲۱۲ بعد، و عصر الامون ۱/۱۵۴ بعد.

کار می‌گرفت ، ولی چون دید که قدرت و نیروی ایشان به نهایت رسیده ، و نزد یکم  
که خطری را به مقام خودش عاید سازند ، بنا بر آن حکم به نکبت ایشان داد ، و این  
مطلب را این طقطقی تصریح میکند که :

« روزی هارون در کاخ خلد مدینه السلام قرار داشت ،  
و از فراز کاخ خود می‌دید ، که مردم به قرارگاه  
بر مکیان که به آنطرف کاخ هارون بود هجوم کرده اند ،  
وی گفت : خدایحیی را خیر دهد ، که مرا از تصدی امور  
فارغ ساخته است .

بعد از چندی باز همین منظر را دید و گفت : یحیی تمام  
امور کشور را به استبداد پیش می‌برد ، و اکنون خلافت  
در حقیقت او راست ، و برای من تنها اسمی ازان باقیست »<sup>۱</sup>

این سخن هارون راست بود ، زیرا شوکت و هیمنه وجود و کرامت و تدبیر و دانش  
و سیاست بر امکه اکنون مقام خلافت را بکلی تحت الشعاع قرار داده بود ، و در هر جا  
بجای خلیفه بر مکیان را می‌ستودند : و گویند چون هارون بسفر حج رفت ، یحیی  
و دو فرزندش فضل و جعفر هم با او بودند ، و هنگامیکه هارون در مدینه منوره برای  
عطا و بخشش بر نشست ، یحیی با او بود . و چون مامون بر نشست جعفرش همراه  
بود ، و به مردم بخشش میداد ، و همچنین با امین فضل بر مکی یکجای بود ، و مردم  
این عطایا را ازان بر امکه دانستند و گفتند :

اتانا بنو الاملاک من آل برمک فیاطیب اخبار و یا حسن منظر  
اذ انزلوا بطحاء مکه اشرق بیحیی و با فضل بن یحیی و جعفر  
فتظلم بغداد و تجلو لنا لدجی بمکه ما حجوا ثلاثة اقمرا<sup>۲</sup>

« پیش ما آل برمک که از نسل شاهانند آمده اند ، چه منظر لطیف و چه خبر

۱- الفخری ۱۹۰

۲ الفخری ۱۸۲ اختصاراً

خوشیست ! چون یحیی و فضل و جعفر مانند سه قمر برای حج به بطحا آمدند، مکه از نور ایشان روشن گشت ، در حالیکه بغداد از دوری ایشان تاریک است . «  
 در چنین حال که مردم هر چیز را از ان برمکیان می دانستند، و خلیفه و برادرانش را در مقابل ایشان وقعی نمی نهادند ، طبعاً دودمان خلافت متألم و متأثر می شد ، و نمی خواستند دودمانی خراسانی و عجمی بر مقدرات کشور عباسی این قدر مسلط و چیره باشد ، و این عین همان حالتیست ، که به منصور جد ایشان در مقابل شخصیت عظیم بومسلم دست داده بود :

ابن خلکان اشعار عربی را نقل میکند ، که آنرا مرد گمان می به هارون فرستاده بود و در آن گفته : که مالک حقیقی خلافت برمکیان اند ممکن است بعد از و بر تاج و تخت عباسی نیز قابض آیند ، و گویند که این اشعار سبب اشتعال هارون بر برمکیان گردید :

قل لا مین الله فی ارضه      و من الیه الحل والعقد  
 هذا بن یحیی قد غدا مالکاً      مثلك ما بینکما حد  
 امرک مردود الی امره      و امره لیس له رد  
 و نحن نخشی انه وارث      ملکک ان غیبک اللحد

« به امین خدا و صاحب حل و عقد امور (خلیفه) بگوئید : که این فرزند یحیی (جعفر) مانند خودت مالک مملکت گشته ، و اکنون بین تو و او فرقی نیست . او امر ترا رد کرده می تواند ، ولی امر او را ردی نیست ، و ما می ترسیم بعد از آنکه تو در گذری ، مملکت با او خواهد رسید . »

چون اداره و قدرت کامل مملکت عباسی ، بدست برمکیان افتاد ، و اعراب متعصب دیدند ، که تمام تشکیلات و نظم کشور مرهون سعی و ذکای موروث ایشانست ، نخواستند چنین مفاخر را از خود دوردارند ، بنابراین فسانه یی جعل کردند ، که در سنه ۸۶ هـ = ۸۰۵ م چون قتیبه بن مسلم از طرف حجاج ، بفتح



خراسان آمد ، در بلخ زن بر مک رابه غنیمت گرفت ، و او را به برادرش عبدالله بن مسلم داد ، که عبدالله او را استفسار ش کرد ، و ازین مقاربت خالد بن دنیا آمد ، بنا برین خالد از نسل عربست ، و حتی مورخانی مانند طبری و ابن خلدون و ابن اثیر نیز این افسانه را نقل کرده اند ، و ازین برمی آید که اعراب باچه و سا یل میخواستند که مفاخر عجمی را بخود بچسپانند .

× اما بر مکیان که در بغداد و دربار ، فرهنگ و ثقافت و محیط خاص علمی و اجتماعی را بوجود آورده ، و رنگ دربار اموی را بکلی تغییر داده بودند ، به حفظ مفاخر اسلاف و مبادی خراسانی خود سخت میکوشیدند ، و حتی درین کار آنقدر غلو میکردند ، که بقول ابن ندیم اکثر بر مکیان زندیق بودند و اصمعی شاعر متعصب تازی ایشانرا مشرک پنداشت . که همواره در مقابل آیات قرآنی : گفتارهای مزدک را دلیل می آورند :

اذا ذکر الشرك فی مجلس اضاءت وجوه بنی بر مک

وان تلیت عندهم آیه اتوا بالاحادیث عن مزدک<sup>۲</sup>

« هنگامیکه در مجلسی ذکر شرک رود چهره بر مکیان درخشیدن گیرد ، و اگر

آیتی نزد ایشان تلاوت شود . احادیثی را از مزدک پیش می آورند . »

طبری تصریح میکند ، که یکی از مهمترین اسباب نکبت بر امکه همین بود ، که به زندقه میلی داشتند ، و همین نظر اعراب به برامکه است که اشعاری را مانند ابیات فوق اصمعی بوجود آورده است ، و حتی مورخان مابعد و دمان بر مکیان را مجوسیان در لباس اسلام پنداشته اند ، و گویند که ایشان به هارون الرشید پیشنهاد کردند ، که در جوف خانه کعبه آتش سوزی را برای سوختن بدن بخور بسازد ، تا همواره عود دران بسوزانند ، و مقصد ایشان این بود ، که خانه کعبه را پرستش گاه

۱- الفهرست ۴۷۳

۲- المعارف ابن قتیبه ۱۴۸ ولی در کتاب بیان و تبیین جاحظ ۲/۱۵۰ بجای مزدک ، مروت

آمده که نام یکی از کتب قدیم زندقه است ، و حمزه اصفهانی هم این نام را آورده است .

آتش گردانند ، ولی هارون باین غرض پی برد ، و علت بر آشفنگی وی  
بریشان گردید<sup>۱</sup> ✕

بلعی گوید : ابوالربیع محمد بن لیث که عالم ود بیروپندگوی مردم و پارسا  
بود ، بهارون نوشت :

«ای امیرالمومنین! در روز ستخیز چه گوئی و چه حجت آوری  
که یحیی بن خالد وفرزندان و اهل بیت او را بر مسلمانان  
برگماشتی ، و کار مسلمانان بدو سپردی ، و او ز ندیق  
است و همه اهل بیت او برین مذهب اند . »<sup>۲</sup>

از وضع زندگی و جلب مردم وجود و بخشش و استیلا بر تمام منابع مالی و اداری  
کشور توان دریافت که برمکیان نیز مانند سلف خود بومسلم ، در داخل دستگاه  
خلافت عباسی طرحی را برای اعاده مجدد و نیروی خود داشته اند ، و بنا برین  
همواره در مبارزه های احزاب سیاسی اعراب که دو جناح گروه هاشمیان  
(علویان - عباسیان) بودند ، مانند معتزلیان سیاست اعتدال را حفظ میکردند ،  
تا یکی را بوسیله دیگری تهدید و تضعیف نمایند ، و درین بین اقتدار و نفوذ خود  
را استوارتر سازند ، و همین سیاست بود ، که هارون را ملتفت اوضاع ساخت ،  
اگرچه کمی بعد در عصر مامون خود خلیفه هم آنرا مدار کار خویش قرار  
داده بود<sup>۳</sup>

باری آنچه در تحلیل اوضاع تاریخی و علل سرنوشت شوم برمکیان ، قدر  
مسلم است آنست که ابن خلدون شرح داده ، و بر تحلیل دقیق نقد تاریخی  
اتکادارد ، و مادرینجا آنرا تلخیص میکنیم :

« علت نکبت برمکیان آن بود ، که امور دولت را باستبداد  
و خودسری پیش بردندی ، و تمام منابع مالی در دست

۱- الفرق بین الفرق ۲۷۰

۲- ترجمه طبری از بلعی ۴/ ۷۵۷

۳- عصر المامون ۱/ ۱۵۸

ایشان بودی. و حتی اگر خرد هارون به مالی ضرورت داشتی  
با و نرسیدی. برمکیان برخلاف آنقدر غالب و در سلطه  
شریک تر بودند، که خلیفه را در تصرف امور کشور بهره‌ی  
نبود. چون اثر ایشان باین نحو بزرگ شد، آوازه عظمت  
ایشان پهن گردید، و تمام مناصب دولت و کارداریه‌های مهم  
را به اولاد او قارب و یا پروردگان خویش سپردند، و وزارت  
و کتابت و قیادت و حجابت و امور سیف و قلم را از دیگران  
گرفتند، و به گماشتگان خود دادند، و حتی گویند که در دربار  
هارون بیست و پنج نفر از خاندان یحیی در راس امور خنامه و  
شمشیر بودند، و خود یحیی کفیل هارون و خلیفه او بود، که  
پدرش خطاب میکرد، و بر امور کلی و جزوی او حاکم گشت.

ازینرو آستان برمکیان، بجای دربار خلیفه، مرجع  
عامه شد، و مردم روی بدیشان نهادند، گردن کشان خاضع  
شان شدند. و تمام تحفه‌های امراء متوجه آستان برمکیان  
گردید، و ایشان هم آنقدر دست جود و کرم کشادند، که  
بجای خلیفه ستوده شعراء بودند، و قراء و ضیاع و عقاری  
فراوان در سرتاسر کشور عباسی بدست آوردند، و هر چه در  
مملکت از منابع مالی بود، تصرف آن بدیشان بود.

بنابراین وضع، در سرتاسر مملکت، در مقابل برمکیان،  
حس شدید حسد و رقابت هویدا گردید، و سا عیان به پیش-  
هارون از ایشان بدگوئی نمودند، و او را از عواقب و خیم این  
اوضاع ترسانیدند، و مخصوصاً بنی قحطبه درین سعایت  
کوشیدند، تا که بالاخر وسیله تباهی برمکیان گشتند<sup>۱</sup>

اینست وضعی که همواره نظام فیودالی آنوقت را تهدید می نمود، و جریان طبیعی تاریخی، سران این نظام را با همدیگر متصادم می گردانید، تا در این کشمکش اقتدار، بر مکیان از میان رفتند، و دستگاره خلافت عباسی نیز از فقدان ایشان، به سیر نزولی خود آغاز نهاد.

ولی این وضع به مفاد مردم دوردست و آزادی طلب خراسان بود، و هر قدر که مرکز بغداد ضعیف می شد، ایشان در حفظ منافع ملی خویش نیرو می یافتند، چنانچه کمی بعد از این حوادث، دولت مرکزی آزاد خراسان، از طرف پوشنگیان هرات تأسیس گردید.

#### فضل بن یحیی :

از جمله فرزندان یحیی که شاعر عربی ایشانرا بمنزله طبایع اربعه شمرده بود یکی فضل است که برادر رضاعی هارون و مدتی هم وزیر او بوده و تولدش بتاريخ ۲۳ ذیحجه ۱۴۸ ه در مدینه است.

فضل در ایام جوانی ریاست حرم شاهی داشت، و در سنه ۱۷۰ ه ۷۸۶ م او را به پرورش شهزاده محمد الامین گماشتند، و در اعلان ولایت عهد امین نیز دست داشت، تا که در سنه ۱۷۴ ه = ۷۹۰ م هارون او را وزیر خویش ساخت، و چون در سنه ۱۷۵ ه = ۷۹۱ م یحیی بن عبدالله علوی در دیلم شورش کرد، و مدعی خلافت گردید، از دربار هارون فضل بدفع او گماشته شد، وی این فتنه را با صلح و تدبیر و آشتی خاموش گردانید، و یحیی علوی را به بغداد آورد، که به پادشاه این خدمت در سنه ۱۷۷ ه به حکمرانی عمومی تمام سرزمین های شرقی خلافت از جرجان و طبرستان و ارمنیه و ری و دماوند گرفته تا کرمان و سیستان و خراسان مامور گردید، و چنانچه در فصول مربوطه آن گذشت، لشکریان فضل تا غور و نندکابل رسیدند، و معبد شاه بهار را برکنند، و هم فضل در یک گوشه معبد

۱- ولاد یحیی اربع + کاربرد الطبايع (ابن خلکان ۲/۲۴۳)

۲- ابن خلکان ۱/۴۰۸ و بر مکیان بود ۸۵۱ ببعد و البرامکه ۱۲۵ ببعد

نوبهار بلخ مسجدی را بنا نمود، و در سنه ۱۷۹ هـ ازین حکمرانی خراسان به بغداد برگشت. که ما شرح کارنامه های فضل را در خراسان در قسمت نهم همین فصل داده ایم.

فضل از ارکان برجسته و فعال و معروف به فضل و کرم و سیاست و اداره دودمان برمکیان، و از وزیران نامدار خلافت عباسی بغداد است، که او را به لقب «حاتم الاسلام و خاتم الکرام» نامیده اند<sup>۱</sup> ولی در سنه ۱۸۷ هـ چون هارون برین خاندان بزرگ بلخی برآشت، فضل را نیز با پسر و برادرش در زندان رقه محبوس داشت، تا که در همین زندان در محرم (۱۹۳ هـ = ۸۰۸ م) بعمر ۴۵ سالگی از جهان رفت.<sup>۲</sup>

جعفر برمکی :

فرزند دیگر یحیی و وزیر معروف در بار هارون جعفر است، که در مدینه در سنه ۱۵۱ هـ = ۷۶۸ م دنیا آمد، و در حجر پرورش پدر و دودمان بزرگ خویش تربیه دید، و از رجال دانشمند و صاحب سیف و قلم و ادب و بلاغت و جود و کرم بار آمد، و بقول ابن خلکان که از کتاب الوزراء ابن قادی نقل کند، فقه را از قاضی امام ابو یوسف (۱۱۳ - ۱۶۶ هـ) شاگرد معروف ابو حنیفه (رض) فرا گرفت، و درین علم آنقدر بر از نده گشت، که در یکشب در حضور هارون الرشید هزار توفیق نوشت، در حالیکه یکی از ان با حکم فقه مغایر نبود.<sup>۳</sup>

جعفر در ریعان شهاب بعد از جلوس هارون (۱۷۰ هـ) با پدر خود در دربار بغداد محشور بود، و بقول جهشیاری به تربیت شهزاده مامون گماشته شده بود، و هم او با هر هارون الرشید از اعیان بغداد، برای مامون بیعت و ولایت عهدی گرفت، و خاتم وزارت پیش او بود، زیرا خیزران مادر هارون همواره از و حمایت

۱- برمکیان بو ۹۴۱

۲- ابن خلکان ۱/۴۱۲

۳- همین کتاب ۱/۱۰۵

۴- کتاب الوزراء بوسیله مقدمه اخبار برمکه ۱۰۰

کردی. ولی چون در سنه ۱۷۳ هـ خیزران بمرد، بمجرد یکه هارون ا و راد فن کرد، و از گورستان برآمد، امر داد که خاتم را از جعفر بستانند، و به فضل بن ربیع دهند و گفت: پیشتر هم میخواستم فضل وزیر باشد، ولی چون مادر م قبول نداشت اطاعت او را می نمودم<sup>۱</sup>

جعفر با پدر خود در دربار ماند، تا که در سنه ۱۷۶ هـ هارون او را بجای موسی بن عیسی به حکمرانی مصر گماشت، و او از طرف خود عمر بن مهران را بمصر فرستاد<sup>۲</sup> ولی یکسال بعد در ۱۷۷ هـ او را از ولایت مصر موقوف داشت، و بجایش اسحاق بن سلیمان را فرستاد<sup>۳</sup>

در سنه ۱۸۰ هـ = ۷۹۶ م اغتشاش عظیمی در شام روی داد، و هارون قوای سنگینی را بسر کوبی شورشیان گماشت و به جعفر گفت: باین جنگ خودت برو، و الا من خواهم رفت. جعفر بالشکر و سلاح و تجهیزات کامل بشام رفت، در حالیکه قیادت شرطه او را عباس بن محمد میکرد، و سر لشکر دسته های حرس (نگهبانان) او سبیب بن حمید بود<sup>۴</sup> که هر دو از مشاهیر لشکر کشان دربار عباسی بودند.

جعفر در اصلاح اوضاع شام موفق آمد، و بعد از آنکه واپس به بغداد برگشت، هارون با احترامش کوشید، و او را به سرداری نگهبانان (حرس) دربار گماشت، تا که در سنه (۱۸۵ هـ) بمعیت پدرش یحیی به زیارت کعبه رفت<sup>۵</sup> و درین سالها در کمال اقتدار و عظمت میزیست، و حتی بقول ابن خلدون لقب (سلطان) و ریاست کل امپراتوری عباسی را داشت، و نام جعفر بر روی سکه ها نیز منقوش شد، و زر جعفری که در ادب فارسی شهرت یافته منسوب باوست<sup>۶</sup>

۱- طبری ۶/ ۴۴۷ و الکامل ۶/ ۴۸

۲- طبری ۶/ ۴۵۸ و الکامل ۶/ ۵۰

۳- طبری ۶/ ۴۶۰ و الکامل ۶/ ۵۷

۴- طبری ۶/ ۴۵۸ ببعد

۵- برمکیان بو و ۱۰۲ و ۳۹

جعفر مردفصیح وهوشیار وزیرك وكريم وبرد باری بود، و هارون اورا بسیار دوست داشت، زیرا او برخلاف برادرش فضل که تندخو بود، اخلاق نرم و ملایمی داشت، و چون فضل به وزیر کوچک معروف بود، هارون خواست که این لقب را جعفر نیز داشته باشد، بنابراین از پدرش یحیی خواست، که جعفر را نیز مانند فضل به مهمات امور بگمارد، تا مردم او را وزیر صغیر بگویند<sup>۱</sup> جعفر علاوه بر شخصیت حربی و اداری، مرد دانش و علم و فرهنگ نیز بود، همواره در حضورش دانشمندان نامی بر مسایل علمی مباحثه ها داشتندی، و جعفر آنرا با ولع و دلچسپی شنیدنی، شخصیت جعفر را از برخی اقوالش توان شناخت، که مورخان از و نقل کرده اند مثلاً:

۱/ برای فرماندهان عزت و بزرگی بالاتر از عدل، و قباحتی جزستم نباشد.  
 ۲/ مهمترین علت تباهی کشور بایر ماندن اراضی مزروع است، فرماندهی که بر مردم آنقدر فشار آورد، که از آبادی زمین بازماند، بمنزلت شخصی است که برای دفع گرسنگی، گوشت بدن خود را بخورد.

هنگامیکه دست مردم، بسبب ستم فرماندهان، از آبادی زمین کوتاه ماند، زمین صالح بایر و خار می ماند، و مالیات آن بدولت نمیرسد، و بنابراین در مصارف سپاه کمی می آید، و از حفظ آن کشور دست بر میدارند، و در نتیجه آن، حکومت ضعیف و مورد هجوم اعداء میگردد<sup>۲</sup>

جعفر با چنین هوش و فطانت و دانش و فرهنگ، مقرب ترین شخص دربار هارون بود، ولی طوریکه گذشت در سلخ محرم ۱۸۷ هـ با بیرحمی تام، با مرهمین خلیفه کشته، و سر و بدنش بر جسر بغداد آویخته شد، و هارون با این حرکت غیر منتظر، دودمان برمکیان را که حاکم مطلق کشور اسلامی بودند، از میان برداشت، و بیست نفر از اولاد و احفاد یحیی را بزندان افکند، و بقول ابن عبدربه

۱- الفخری ۱۸۶

۲- المستطرف فی کل فن مستطرف، و عقده الفرید بوسیله البرامکه ۱۹۹

سی میلیون و ۶۷۶ هزار دینار که مساوی صد میلیون افغانی باشد (تخمیناً) از اموال و نقود ایشان به ضبط خزانه عباسیان آمد<sup>۱</sup>

### مسکوکات برمکیان

از مظاهر جلال و عظمت خاندان برمکیان، یکی اینست: که ایشان در عین وجود خلیفه عباسی، حق ضرب سکه را بنا مهای خود داشتند، که اکنون هم نمونه های مسکوکات ایشان در موزه برتانیه لندن موجود است:

۱/ مسکوک نقره بنام یحیی که در محمدیه سال ۱۷۳ هـ = ۷۹۰ م ضرب شده، و در موزه برتانیه موجود است (کتلاک لین پول ج ۱ نقش ۵ شماره ۱۹۳)

۲/ مسکوک زرین بنام جعفر، ضرب سال ۱۸۴ هـ = ۸۰۱ م در موزه برتانیه لندن (کتلاک مذکور جلد اول شماره ۱۵۲)

۳/ مسکوک نقره بنام جعفر، که در بغداد پیدا شده، در مجموعه مسکوکات سرهنگ ایلوتی، ضرب ۱۷۷ هـ = ۷۹۴ م شماره ۲۱۲ کتلاک مذکور.

۴/ مسکوک نقره بنام جعفر، ضرب محمدیه ۱۸۱ هـ = ۷۹۸ م شماره ۱۹۷ کتلاک مذکور<sup>۲</sup>

۵/ بقول زمباورد در معجم الانساب، محمد بن یحیی که تاسنه ۱۷۹ هـ حاجب دربار بود، بنام او نیز سکه بی دیده شده است.

۶/ همین مولف خالد پدر یحیی را نیز دارای سکه نشان داده است<sup>۳</sup>

تذکر:

از همین خاندان موسی بن یحیی و عمران پسرش از کسا نیست که در قسمت شرقی افغانستان و وادی سند، در عصر مامون، کارنامه های درخشانی دارند، ولی چون موضوع این کتاب تا ۲۰۵ هـ معین شده، بنابراین در جلد آینده از کارنامه های موسی و عمران بجای خود ذکر خواهد رفت.

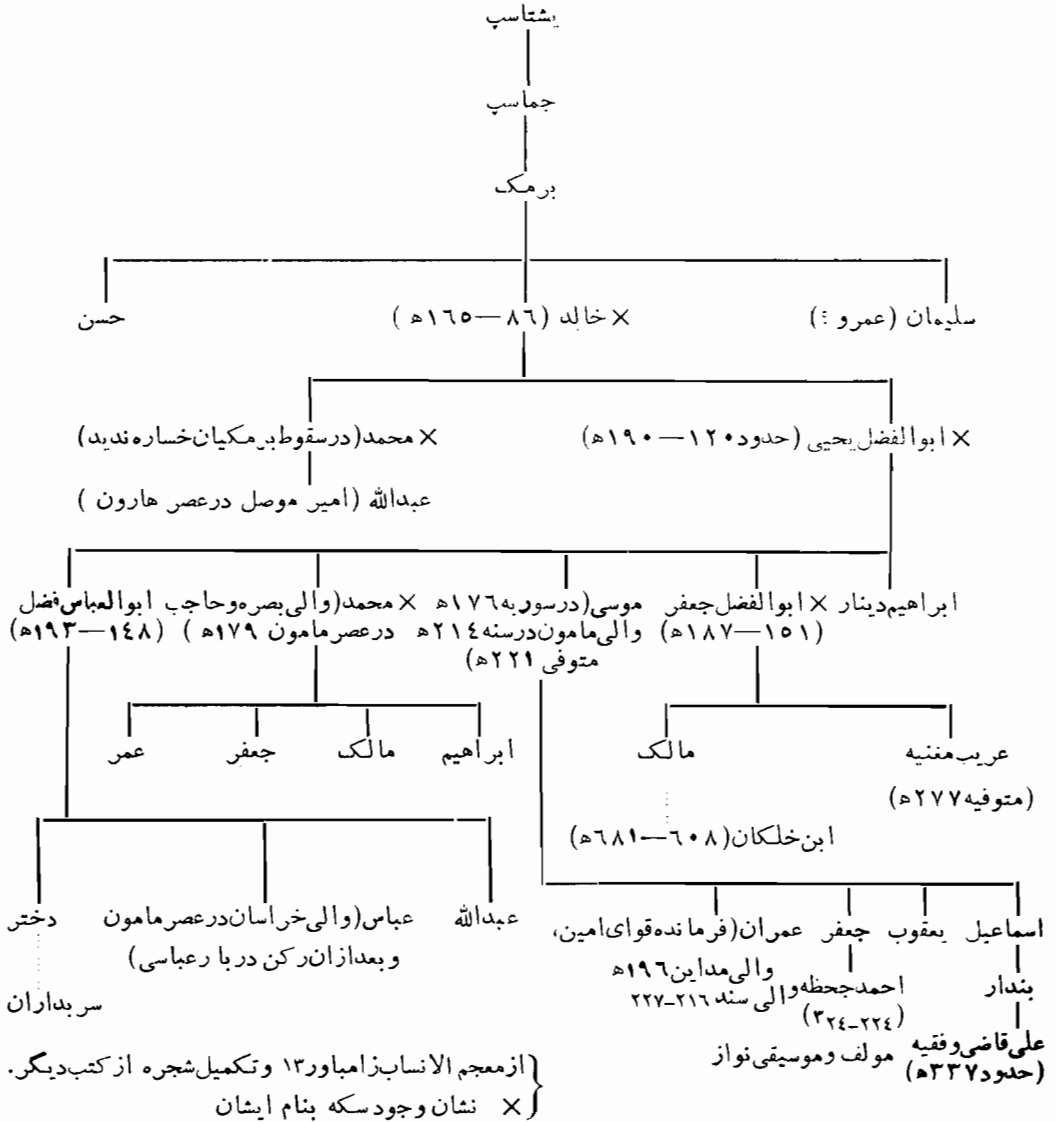
۱- البرامکه، ۲۹، به حواله عقد الفرید.

۲- برمکیان، بووا، ۱۲۴

۳- معجم الانساب زمباورد، ترجمه عربی، ۱۳



## شجره نسب افراد معروف خاندان برمیکان



## ۱۲- اوضاع سند و ولایات جانب شرقی

افغانستان در اوایل عصر عباسیان

در قسمت چهارم فصل سوم اوضاع ولایت سندر ادر تحت اداره گماشتگان بومسلم شرح دادیم، که وی موسی بن کعب را بران سرزمین والی گردانیده بود، و مشارالیه در سنه ۱۴۰ هـ عازم بغداد گردید، و در ۱۴۱ هـ در انجا بر مرد<sup>۱</sup> و حکمرانی سند به پسر نالایقش عیبینه بن موسی باز ماند، چون وی لیاقتی نداشت، بین قبایل عربی خانه جنگی آغاز شد، و فتنه های عظیم بر پا گردید، تا که منصور خلیفه عباسی یکی از سرداران معروف خود عمر بن حفص مشهور به هزار مرد را با عقبه بن مسلم به سند فرستاد، و چون قوای ایشان در سنه ۱۴۲ هـ به سند رسیدند، عیبینه در خود تاب مقاومت ندید و از منصوره گریخت، تا که در رنج (قندهار کنونی) کشته شد<sup>۲</sup>

هزار مرد چندین سال در سند باقی ماند<sup>۳</sup> و درینوقت عبدالله اشتر علوی یکی از افراد خاندان ابوطالب که در مقابل عباسیان مدعی خلافت اسلامی بودند، از بصره به سند گریخت، و هزار مرد او را به پیش یکی از را جگان مرز های سند که دوستدار آل نبوی بود فرستاد، و از همین هنگام اساس حرکت شیعیان آل ابوطالب در سند گذاشته شد.<sup>۴</sup>

۱ - طبری ۱۰۲/۶ و الکامل ۳۸۷/۵

۲ تاریخ یعقوبی ۳۷۳/۲

۳ - در تاریخ یعقوبی دو سال و در ابن اثیر تا ۱۵۱ است.

۴ - ابن اثیره ۲۸۱ /

درسنه (۱۵۱ هـ) هزار مرد از حکمرانی سند به افریقا گماشته و بجای او هشام بن عمر و تغلبی به منصوره سند آمد، تاریشه نفوذ علویان و عبدالله را ازین سرزمین برکند، و او در همین سال سفیح برادر خود را فرستاد، تا عبدالله اشتر را دریکی از شکار گاهها سند یافته و در جنگی او را بکشت<sup>۱</sup> و چون سرزمین سند را از طرفداران آل ابوطالب پاک کرد، دسنة کشتی های جنگی را در مهران (دریای سند) تعبیه نمود، و لشکر بحری را بقیادت عمر و بن جمل بسوی نارند (ساحل غربی گجرات) فرستاد، و خودش به مرزهای هند توجه کرد، و قندابیل (گنداه کنونی) و ملتان را تا کشمیر بدست آورد، و برادرش بسطام بن عمر و را بر منصوره حاکم گماشت. چون هشام به ملتان رسید و آن شهر را بعد از جنگی گرفت، کشتی هارا بطرف شمال در دریای سند سوق داد، و به شهر قندهار (ویهند) مقابلی آنک کنونی رسید، آن شهر را بکشود و معبد بد (بودا) را برانداخت، و بجای آن مزگتی را بنا فرمود، در عهد او بلاد سند آبادان شدند، و مردم او را دوست داشتند، و اداره امور را به نحو احسن انجام داد، و مرز هارا نگهداری نمود<sup>۲</sup> تا که درسنه (۱۵۶ هـ) خلیفه منصور ولایت کرمان را هم در تحت اداره او در آورده بود<sup>۳</sup>

هشام درسنه (۱۵۷ هـ) باهدایای بی نظیر سند بحضور منصور رسید، و بعد از کمی در عراق بمرد، و بجایش معبد بن خلیل تمیمی که مردی نیکو کار بود، بر سند والی شد<sup>۴</sup> و چون در سال (۱۵۸ هـ) منصور بمرد، و المهدی پسرش خلیفه شد، معبد در سند بود، ولی وی درسنه (۱۵۹ هـ) از جهان رفت، و مهدی در عوض او روح بن حاتم مهلبی را بر سند والی گردانید، و نامه های بی نام رای سند و مهر اراج فور هند فرستاد، و ایشانرا به فرمانبرداری خویش فراخواند<sup>۵</sup> و معاومست که این

۱ - ابن اثیر ۵/ ۲۸۳ و طبری ۲/ ۲۹۰

۲ - فتوح البلدان ۵۴۴ و تاریخ الیعقوبی ۲/ ۳۷۳

۳ - ابن اثیر ۶/ ۵

۴ - تاریخ یعقوبی ۲/ ۳۷۳ و طبری ۶/ ۳۰۲ و الکامل ۶/ ۵

۵ - یعقوبی ۲/ ۳۹۰

رای و فور در سرزمین های شرقی سواحل دریای سند حکمرانی داشته اند .

بعد از ( ۱۶۰ هـ ) از دربار بغداد ، والیان متعددی به سند مقرر شده اند ، ولی درینجا مردم بومی خانه بدوش زط (جت) همواره شورش داشته و اوضاع را مغشوش میساختند ، بنابراین در ( ۱۶۴ هـ ) المهدی غلام خود لیث بن طریف را برای سرکویی زط فرستاده ، و در سنه ( ۱۶۵ هـ ) از بصره لشکر قوی را به یآوری لیث بر سند سوق داد ، تا که وی به تصفیه شورش زط موفق آمد ، و این مردم به اطراف پراگندند<sup>۱</sup>

چون المهدی در سنه ( ۱۷۰ هـ ) در گذشت و دوره هارون الرشید آغاز یافت ، سالم یونسی بجای لیث بر سند حاکم شد ، ولی درین هنگام خانه جنگی طوایف نزاری حجازی و قحطانی یمنی که همه تازیان نو وارد بودند ، در سند جاری بود ، و برای تسکین اوضاع مغشوش ، والیان متعدد از دربار هارون آمدند ، که یکی به اصلاح آشوب موفق نشد ، و بالا<sup>۳</sup> خرد در سنه ( ۱۸۴ هـ ) داود بن یزید مهلبی که از خاندان حکمرانان قدیم آل مهلب و مرد استوار و نیر و مندی بود بر سند گماشته آمد . داود تمام شورشیان قبیلوی تازیان را یکی بعد دیگری از بین برد ، و منصوره را بدست آورد ، و امن کلی را حکمفرما ساخت ، و مخبرات و رفت و آمد و روابط تجار تی و علمی سند را با دربار استحکام بخشید ( که مادر آینه شرح خواهیم داد ) داود با موفقیت و حسن اداره تا بیست سال بر سند حکم راند ، و درین مدت مالیات فراوان را به دربار بغداد از سند می فرستاد ، و هنگامیکه در سنه ( ۲۰۵ هـ ) بمرد ، و پسرش بشر بن داود جانشین او گردید قبول کرد ، که سالی الف الف ( یک ملیون ) درهم را به دربار مامون بفرستد<sup>۲</sup>

وقایع ما بعد سند بدوره بی تعلق دارد که طاهریان در خراسان استقلال می یابند ، و بنا برین بقیه حوادث سند را در جلد دوم کتاب به نوبت خود شرح خواهیم داد .

۱ - یعقوبی ۳۹۸/۲

۲ - طبری ۱۴۹/۷ و الکامل ۱۴۹/۶

## والیان سند در دورہ عباسی

- ۱/ عبدالرحمن بن مسلم عباسی ۱۳۴ هـ
- ۲/ مسیب بن زہیر ۱۳۴ هـ
- ۳/ موسی بن کعب خنعمی ۱۳۴ تا ۱۴۱ هـ نایب موسی عیینہ بن موسی بن کعب تا ۱۴۲ هـ
- ۴/ ابو جعفر عمر بن حفص بن عثمان مہلبی ۱۴۲ هـ
- ۵/ ہشام بن عمر و تغلبی ۱۵۱ هـ
- ۶/ معبد بن خلیل ۱۵۷ هـ متوفی ۱۵۹ هـ
- ۷/ بسطام بن عمرو ۱۵۹ هـ
- ۸/ روح بن حاتم مہلبی ۱۶۰ هـ
- ۹/ نصر بن محمد بن اشعث ۱۶۱ هـ
- نابیش : عبدالملک بن شہاب (۱۶۱ هـ) موقتاً
- ۱۰/ اسحاق بن سلیمان بن علی عباسی ۱۷۴ تا ۱۷۷ هـ
- ۱۱/ داود بن یزید مہلبی ۱۸۴ هـ
- ۱۲/ بشر بن داود بن یزید ، سابق الذکر ۲۰۵ هـ
- ۱۳/ حاجب بن صالح ۲۱۱ هـ
- ۱۴/ غسان بن عباد ۲۱۳ هـ ، نابیش موسی بن یحییٰ برمکی .
- ۱۵/ عمران بن موسی برمکی ۲۱۷ هـ
- ۱۶/ حیدر بن کاوس افسین ۲۲۳ هـ
- ۱۷/ یعقوب لیث صفاری ۲۵۷ هـ

## والیان سیستان و خراسان و هرات

از آغاز دوره عباسیان ۱۳۰ تا ۲۰۵ هـ

در اواخر فصل دوم کتاب نامه‌های والیان اسلامی را از آغاز دوره اسلام تا سقوط امویان به تفصیل آوردیم، اکنون بقیه ایشان را از آغاز دوره عباسیان تا استقرار حکومت ملی در خراسان و استقلال طاهریان پوششنگ در صفحات آتی می‌آوریم:

### والیان سیستان

۱/ عمر بن عباس بن عمیر از احفاد زراره از طرف بو مسلم در خلافت سفاح بعد از (۱۳۲ هـ) وی در ۱۳۳ هـ در جنگ بتی تمیم در بیابان بین بست و سیستان کشته شد.

۲/ ابوالنجم عمار یا عمران بن اسماعیل در ۱۳۳ هـ از طرف بو مسلم، ولی او از بو عاصم بستنی شکست خورد.

۳/ سلیمان بن عبدالله کندی از طرف حکمران خراسان ابوداود خالد بن ابراهیم ذهلی در ۱۳۸ هـ بمقابله بو عاصم آمد، و او را بکشت و بارتبیل درر نهد در آویخت.

۴/ هنادی سری از طرف منصور خلیفه در حدود ۱۴۱ هـ

۵/ زهیر بن محمد ازدی از طرف منصور در حدود ۱۴۳ هـ

۶/ یزید بن منصور از طرف مهدی در ۱۴۶ هـ

۷/ عبیدالله بن علاء از طرف یزید بن منصور ۱۵۱ هـ

۸/ معن بن زاید شیبانی از دربار منصور ۱۵۱ هـ

۹/ مهدی بن حمزه خزاعی از طرف المهدی خلیفه (۱۵۹هـ) که او بکفالت خویش خالد بن سوید را به سیستان فرستاد.

۱۰/ زهیر بن محمد ازدی باردوم ازدربار مهدی در ۱۶۱هـ

۱۱/ تمیم بن سعید ازدربار الهادی خلیفه در ۱۶۹هـ

۱۲/ کثیر بن سالم ازدربار الهادی در ۱۶۹هـ

۱۳/ فضل بن سلیمان ازدربار هارون الرشید در ۱۷۰هـ

۱۴/ عبدالله بن حمید ازدربار هارون ۱۷۱هـ

۱۵/ فضل بن یحیی ازدربار هارون در (۱۷۸هـ) و از طرف او یزید بن جریر

و باز ابراهیم بن جبریل تا ۱۷۹هـ

۱۶/ علی بن عیسی بن ماهان ازدربار هارون در (۱۸۰هـ) که او از طرف خود علی

بن حنین و باز همام بن سلمه و باز اصرم بن عبدالحمید و در (۱۸۲هـ) پسر خود عیسی

بن علی را به سیستان فرستاد.

۱۷/ سیف بن عثمان طارابی بر نماز و حرب، و حنین بن محمد قوسی بر خراج،

از طرف علی بن عیسی ۱۸۶هـ

۱۸/ زهیر بن مسیب از طرف مامون ۱۹۳هـ

۱۹/ فتح بن حجاج ۱۹۴هـ از طرف مامون

۲۰/ محمد بن اشعث طارابی از طرف مامون در سنه ۱۹۷هـ

۲۱/ لیث بن فضل مشهور به ابن ترسل والی قهستان از طرف مامون خلیفه که او

احمد بن فضل را در سنه (۱۹۹هـ) به سیستان فرستاد.

۲۲/ غسان بن عباد از طرف مامون خلیفه، که او از طرف خود داعین بن هرثمه را

مقرر کرد، و داعین از قبل خویش عمر بن هشتم را در (۲۰۴هـ) فرستاد.

۲۳/ عبدالحمید بن شیب از طرف غسان در رمضان ۲۰۵هـ

۲۴/ طاهر بن حسین پوشنگی ازدربار مامون ۲۰۶هـ

---

۱- این فهرست و الیان از تاریخ سیستان ص ۱۳۶ تا ۱۷۷ تلخیص و ترتیب شد.

بعد ازین اداره سیستان رسماً به دربار طاهریان تعلق گرفت ، که ما شرح آنرا  
در جلد دوم این کتاب دوام خواهیم داد .

### والیان خراسان

- ۱/ ابو مسلم عبدالرحمن در عصر سفاح و منصور ۱۳۰-۱۳۷ هـ
- ۲/ ابوداود خالد بن ابراهیم ذهلی از طرف منصور ۱۳۷ هـ
- ۳/ عبدالجبار بن عبدالرحمن از دی از طرف منصور ۱۴۰ هـ مقتول ۱۴۱ هـ
- ۴/ محمد مهدی حاکم فخری بود ۱۴۱ هـ
- نایبش : سری بن عبدالله ۱۴۱ هـ و خازم بن خزیمه ۱۵۰ هـ
- ۵/ اسید بن عبدالله خزاعی از طرف المهدی حدود ۱۵۰ هـ
- ۶/ حمید بن قحطبه طایی در ۱۵۱ هـ و او سکه هم دارد (متوفی ۱۵۹ هـ)
- ۷/ ابو عون عبدالملک بن یزید خراسانی ۱۵۹ هـ و او سکه هم زده
- ۸/ معاذ بن مسلم رازی مولی ربيعة از طرف مهدی ۱۶۳ هـ
- ۹/ مسیب بن زهیر ضبی از طرف مهدی ۱۶۳ هـ
- ۱۰/ ابو العباس فضل بن سلیمان طوسی از طرف مهدی ۱۶۶ هـ
- ۱۱/ جعفر بن محمد بن اشعث خزاعی از طرف هارون ۱۷۱ هـ سکه هم زده
- ۱۲/ عباس بن جعفر سابق الذکر از طرف هارون ۱۷۳ هـ
- ۱۳/ خالد غطریف بن عطاء مامای هارون از طرف او ۱۷۴ هـ  
مامور خراج : سلیمان بن راشد ۱۷۴ هـ
- ۱۴/ حمزه بن مالک خزاعی از دربار هارون ۱۷۶ هـ
- ۱۵/ فضل بن یحیی برمکی از دربار هارون ۱۷۷ هـ
- ۱۶/ منصور بن یزید حمیری از دربار هارون ۱۷۹ هـ
- ۱۷/ علی بن عیسی بن ماهان از دربار هارون ۱۸۰-۱۹۱ هـ سکه هم دارد.
- ۱۸/ جعفر بن یحیی برمکی از دربار هارون فقط ۲۰ روز در ۱۸۰ هـ
- ۱۹/ هرثمه بن اعین بلخی از دربار هارون ۱۹۱ هـ



۲۰/ مامون بن هارون خلیفه ۱۹۳- ۱۹۴ هـ

۲۱/ عباس بن جعفر باردوم از طرف مامون ۱۹۳ هـ

۲۲/ حسن بن سهل از طرف مامون بر تمام سرزمین شرقی خلافت ۱۹۸ هـ

۲۳/ رجا بن ابی الضحاک شوی خواهر فضل بن سهل، از طرف مامون حدود ۲۰۴ هـ

۲۴/ غسان بن عباد از طرف مامون ۲۰۴- ۲۰۵ هـ

۲۵/ طاهر بن حسین پوشنگی مؤسس سلسله طاهریان ۲۰۵ هـ که شرح احوال و حکمرانان ایشان در خراسان در جلد دوم این کتاب تکمیل میگردد.

### الیان هرات

۱/ عثمان کرمانی ازدی و بسام ابراهیم از عمال بومسلم ۱۲۸ هـ

۲/ ابوعلی شبل بن طهمان شیبانی از طرف بومسلم حاکم هرات و موسی بن حسان بر عمل خراج ۱۳۰ هـ

۳/ ابومنصور بن طلحه خزاعی از طرف سفاح ۱۳۴ هـ

۴/ ابو کامل خباز از طرف منصور ۱۴۲ هـ

۵/ داود بن کرار باهلی ۱۴۴- ۱۴۸ هـ از طرف منصور

۶/ تمیم بن عمرو، ماه رجب ۱۵۱ هـ

۷/ حماد بن عمرو ذهلی، صفر ۱۵۴- ۱۵۸ هـ

۸/ یحیی بن عمرو رسول مهدی خلیفه، وعبدا لله بن حمید بن قحطبه طایفی

والی ۱۵۸ هـ

۹/ ابور جاء حنظلی یکماه- تمیم بن عمرو و مصعب بن زریق خزاعی سه ماه ۱۵۹ هـ

۱۰/ خزیمه بن خازم حنظلی از طرف المهدی ۱۵۹ هـ دو سال و هفت ماه.

۱۱/ عبدالعزیز هندلی از دربار مهدی ۱۶۱ هـ

۱۲/ مطرف بن نعمان سعدی از طرف مسیب ۱۶۳ هـ

۱۳/ عبدالرحمن بن عبدالعزیز ضببی محرم ۱۶۴ هـ

۱۴/ مشمرح بن شمر ضببی شوال ۱۶۴ تا یک سال و پنج ماه

- ۱۵/ یزید بن جریر بجلی ۱۶۶ هـ که بازار حمله فروشان (؟) هرات او ساخت .
- ۱۶/ هارون بن حمید ایدی ۱۶۷-۱۶۹ هـ بعد ازین صاحب شرطه (پولیس) شد .
- ۱۷/ قطن بن حارث طایی ۱۶۹ هـ از طرف جعفر بن محمد تا سه سال .
- ۱۸/ مهدی بن حماد ذهلی از طرف هارون نیمه جمادی الاولی ۱۷۲ هـ
- ۱۹/ منذر بن اسد از دی محرم ۱۷۵-۱۷۶ هـ
- ۲۰/ عبدالله بن ربیع محرم ۱۷۶ هـ و عبدالله بن حمید خزاعی ربیع الاول تا پنج و نیم ماه .
- ۲۱/ اسما عیل بن عزوان کلبی ۱۷۸ هـ
- ۲۲/ محمد بن عبدالله بحقری ۱۷۹ هـ دو ماه - هشام بن ابی هیثم و حسن بن ثابت ۹ ماه .
- ۲۳/ عمرو بن یزید از دی ۱۸۰ هـ حسن بن ثابت صاحب شرطه (افسر پولیس) .
- ۲۴/ حسن بن علی بن عیسی جمادی الاولی ۱۸۲ هـ
- ۲۵/ مشمرح بن شمّر بار دوم از طرف هارون در صفر ۱۸۳ هـ تا یکسال و ۷ ماه .
- ۲۶/ ابراهیم بن محمد شیبانی ۱۸۴ هـ
- ۲۷/ سیف بن کثیر قرشی ۱۸۶ هـ در همین سال ابراهیم بن محمد شیبانی بار دوم .
- ۲۸/ مشمرح بن شمّر بار سوم ۱۸۷ هـ و او محمد بن اسحاق بن شمّر را خلیفه خود کرد .
- ۲۹/ حسین بن مصعب بن زریق ۱۸۹ هـ و او بعد از چند روز پسر خود ظاهر پوشنگی را بر هرات خلیفه خود کرد .
- ۳۰/ عبدالله بن ابی نصر از طرف هرثمه بن اعین ۱۹۰ هـ و بعد از او احمد بن مصعب .
- ۳۱/ حسین بن مصعب بار دوم از طرف هارون خلیفه ۱۹۳ هـ که او پسر خود هارون را بر هرات نایب ساخته بود، و حسین تا آخر عمرش بر هرات والی ماند و در سنه (۱۹۹ هـ) در هرات بمرد، و بعد از او هارون پسرش عامل هرات بود، و از طرف او عثمان بن زیاد حکمرانی میکرد .
- ۳۲/ الیاس بن اسد سامانی ۲۰۴ هـ
- ۳۳/ عبدالله بن ظاهر ۲۰۴ هـ و بعد ازین پادشاهی تمام خراسان بر ظاهر بیان قرار گرفت .

## فصل چهارم

### اوضاع

## اقتصادی و اجتماعی و اداری و فکری و علمی و ادبی

### افغانستان

در دو قرن اول نشر اسلام

( ۱ = ۵۲۰۰ )

( ۶۲۲ = ۲۸۱۵ )

اقتصادیات - زراعت و صنمت - تجارت - مسکوکات - اوزان و اکیال - اداره و تشکیلات دولتی -  
بریدوراهها - تشکیلات لشکری - جامعه و طبقات مردم - زنان - طرز زندگی و رسوم و قیافت مردم -  
لباس - اوقات و تقویم - اعیاد و روزهای خاص - ابنیه و تعمیرات و شهرها - ابنیه خیریه - مساجد -  
فرهنگ؛ فکر و علم و ادب - مذاهب و فرق.

(۱)

## اقتصادیات

مقصد ازین عنوان توضیح تمام اوضاعیست که به اقتصاد و شقوق آن از مالیه  
وزراعت و تجارت و صنعت و مکننت و مالدارى و غیره تعلق دارد.

این سرزمین چون بین کشورهای وسیع هندوچین در شرق، و پارس و آسیای  
کوچک و ممالک عربی در غرب افتاده، و در شمال آن هم در ماورای مجرای  
عظیم جیحون، سرزمین های آبادان خوارزم و سغد واقع بود، بنا بران همواره  
محل انتقال تجار تسی بوده، و راه قدیم ابریشم، نیز ازین سرزمین میگذشت،  
که قوافل تجار تسی چین و هند را بکشورهای غربی پارس و عراق و بلاد آسیای  
کوچک و روم شرقی میرسانید.

وضع زراعتی افغانستان نیز با داشتن زمین های وسیع و دریا های خروشان  
و منابع تولید آب و هوای مساعد و قوه انسانی کافی، البته خوب بوده، و پیداوار  
گوناگون غذایی و تجار تسی را داشته است. که این وضع طبعاً بنیه مالی و اقتصادی  
مردم و کشور را استوارتر می ساخت.

در حدود سنه ۶۷۹ هـ ۶۷۹ م در عصر حضرت معاویه، عبیدالله بن ابی بکر ره  
حکمران دربار اموی، از فرمانروای کابل و زابل یعنی سرزمین بین مجرای سند  
و هلمند که رتبیل نامیده میشد، یک میلیون درم حق الصلح ستد، و بعد از آن هم  
رتبیل دیگر در بست، به عبیدالله بن امیه در حدود ۶۹۳ هـ ۶۹۳ م یک میلیون

درهم داد<sup>۱</sup> و مولف نامعلوم تاریخ سیستان گوید: چون کار بر ربیب س-  
گشت، يك خروار زر هديه فرستاد، و بادو بار هزار هزار (دو میلیون) درم صلح کرد،  
در حالیکه عبدالله بن امیه سیصد هزار درم (در حدود يك و نیم ملیون افغانی) خاص  
برای خود، هم از او گرفته بود<sup>۲</sup>

در سنه ۶۰ هـ مهلب بن ابی صفره، امرای بومی خراسان را در شهری از مرزهای خوارزم  
محاصره کرد، و بایشان به بیست و اند میلیون خراج و پنجاه ملیون عوارض دیگر  
صلح نمود، و هفتاد ملیون درهم را با مرزبان مرو، بدربار یزید بن معاویه  
ارسال داشت.<sup>۳</sup>

در حدود ۱۱۱ هـ ۷۲۹ م تمیم بن زید عتبی حکمران عربی در سند، هژده ملیون  
درهم طاطری را در خزانه سند فراهم یافت.<sup>۴</sup> و از همین مبالغ، وضع مالی  
خزانه رتبیل و دهقانان خراسان را توان سنجد، که بفاصله کم، ده ملیون افغانی  
از خزانه رتبیلان زابل و هفتاد ملیون از خراسان به فاتحان عربی حق الصلح  
پرداخته شده است.

در عصر امویان و عباسیان وضع مالی خراسان بهتر شده، و این ولایت از منابع  
مالی مهم تر عمال تازی بوده است، و بتول طبری در سنه ۱۲۰ هـ ۷۳۷ م تنهادقان  
هرات در بلخ به حکمران عربی اسد بن عبدالله هدایایی را بقیمت يك ملیون درهم  
(= ۵ ملیون افغانی) تقدیم داشت، که در آن دو قصر از طلا و نقره و ابرق های  
سیمین و زرین و دیبا های مروی و قوهی و هروری و کره یی از طلای ناب بود،  
و این هدایا صحن خانه را پر کرده بود.<sup>۵</sup>

---

۱- فتوح البلدان بلاذری ۴۹۱ ببعد. بقول مقریزی وزن هرده درهم شش تا هفت مثقال نقره  
بود و اگر قیمت يك مثقال نقره را پنج افغانی کاغذی حساب کنیم، يك ملیون درهم مساوی پنج ملیون  
ملیون افغانی کنونی باشد.

۲- تاریخ سیستان ۱۰۸

۳- طبری ۴/ ۳۶۲

۴- فتوح البلدان ۵۴۲

۵- طبری ۵/ ۴۶۵

این ارمغانهای يك دهقان هرات بود، که بدرباريك حکمران تازی در بلخ تقدیم داشت، و امتعه گرانبهایی به ارزش پنج میلیون بوده است، حکمرانان عربی همواره از خراسان، چنین خواسته های نفیس و ثمین بدست آورده اند، چنانچه در اوائل نشر اسلام در خراسان و در عهد امویان در حدود ۶۳۳ هـ ۶۸۲ م حکمران معروف و کریم عرب طلحة الطلحات خزاعی از درباریزید بن معاویه در سیستان والی بود، و پیش او شاعری بنام بو الاسد بیامد، و بیتی چند در مدح گفت، در دست طلحه دو یا قوت سرخ گرانمایه بود، و یکی را که به صد هزار درم (تخمیناً پنجصد هزار افغانی) خریده بود، بشاعر مذکور بخشید، و شاعر آنرا بعراق برد، و بصدویست هزار درم بفروخت.<sup>۱</sup>

از عصر حضرت معاویه که عبدالرحمن بن زیاد حکمران خراسان بود، داستانی لطیف موجود است، که گردیزی آنرا چنین نقل نماید :

« پس معاویه خراسان مر عبدالرحمن بن زیاد را داد، و عبدالرحمن از خراسان هشتاد بار هزار هزار درم جمع کرد و حجاج بن یوسف آن همه از وی بازستد. و او را درویش کرد و چنین گفت مالک بن دینار: که عبدالرحمن صد سال زندگانی خویش را هر روز هزار درم ساخته بود جز ضیاع و تجمل. و حجاج او را بجائی رسانید، که روزی بر خری نشسته بود، مالک او را پرسید که: آن همه مال تو چون شد؟ گفت: بشد و این خر نیز عاریت است.»<sup>۲</sup>

از سرزمینی که یکنفر والی آن در زمان کم، هشتاد میلیون درهم (در حدود چهار صد میلیون افغانی) فراهم آورده میتواند قیاس توان کرد که وضع اقتصادی مردم آن چگونه غنی بوده است!

۱- تاریخ سیستان ۱۰۳

۲- زین الاخبار خطی ورق ۶۱ الف

درحدود ۱۰۷۵ هـ ۷۲۵ م در عصر هشام بن عبدالملک اموی، جنید بن عبدالرحمن مری در ولایات شرقی یعنی سند و سرزمین های مجاور خراسان والی بود، او در عطیه و بخشش پول شهرت یافت، ولی با وجود تپذیر و اسراف در خزانه او چهل میلیون درهم (درحدود دو صد میلیون افغانی) باقی بود، چون پس از تمیم بن زید عتبی به حکمرانی سند آمد، در خزانه هژده میلیون درهم (درحدود نو صد میلیون افغانی) را یافت،<sup>۱</sup> و بقول یعقوبی همین جنید، در دیوان محاسبه خود ثبت کرده بود: که از بلاد سندش صد و پنجاه هزار غلام، و هشتاد میلیون درهم (درحدود چهار صد میلیون افغانی) را برده است.<sup>۲</sup>

از این اعداد دو شمار که جسته و گریخته در صفحات تواریخ باقی مانده بخوبی برمی آید، که سرزمین خراسان و احقات آن از نظر اقتصادی نهایت ثروتمند بود، و یک ثلث عوائد و مالیات تمام دولت عباسی از اینجا تکافو شدی، و حتی المقدسی در عمران بلاد خراسان گوید:

«ما شهرهایی مانند بغداد داریم، در حالیکه در خراسان

قرای بزرگتر از این شهرها موجود است.»<sup>۳</sup>

اهمیت مالی خراسان در نظر خلفاء بعدی بود، که بسا از خلفاء عباسی مملکت خود را تنها عبارت از خراسان شمردندی، و هنگامیکه استغفای غسان بن عباد عامل خراسان را به مامون خلیفه عباسی رسانیدند، مامون با تعجب اظهار داشت: «نمیدانم چرا این نادان از خراسان استعفا داده است؟ در حالیکه من در مملکت خویش جز خراسان جایی را نمی شناسم.»<sup>۴</sup>

بقول جرجی زیدان: مالیات خراسان تا چهل میلیون درهم میرسید، و این مبلغ باضافه خراج عراق، نصف مالیات سر تا سر مملکت عباسی بود، و بنا برین خلفای

۱- فتوح البلدان ۵۴۱ و ۵۴۲ - تاریخ الیعقوبی ۳۱۷/۲

۲- تاریخ الیعقوبی ۳۱۷/۲

۳- احسن التقاسیم ۱۲۲

۴- تاریخ الیعقوبی ۴۵۶/۲

عباسی همواره به خراسان توجه داشتندی و گفتندی: «عراق تنها برای مال است، در حالیکه خراسان هم مال و هم رجال دارد»<sup>۱</sup>

### خراج و مالیات

چنانچه گفتیم فاتحان اسلامی در خراسان باملوک و فرماندهان بومی بگرفتند مبالغ نقدی معین صلح نمودی، و گاهی هم با قبول خراج سالانه نقدی و جنسی از قبیل غلام و اسب و ستور و غیره، ایشان را از جنگ و حمله خود فارغ کردی.

این مبالغی که سالانه از فرماندهان بومی گرفته می شد، بقوت و نیروی حکمرانان عربی وابسته بود. بدین معنی: که اگر حکمران عرب نیرومند بودی و یارای سرکوبی فرماندهان بومی را داشتی، ایشان برای نجات خود از حمله لشکر عرب، حق السکوتی را همواره فرستادندی، و الا با اصطلاح مورخان «ممتنع» بودندی.<sup>۲</sup>

اماد عصر امویان و عباسیان، خراسان و شهرهای اربعه آن: نسا، بصره، مرو - هرات - بلخ مراکز و قرارگاههای قوای عربی گردید، و حکومتهای حسابی که دارای دیوان و دفتر و محاسبه و تشکیلاتی بوده، درین سرزمین در تحت سیطره تازیان تأسیس یافت.

گویند که عمال امویان، در اخذ و جلب خراج، همواره با مردم سختی و بی‌راهی مینمودند و به عنف و زور اضافه ستانی میکردند، بنابراین مردم بریشان می شوریدند، و کارکشا و رزی و آبادی زمین باز می ماند، و اکثر زمین های کشاورزی بایر و مخروب بود.<sup>۳</sup>

بهر صورت مرکز مالی دولت اسلامی اموی «بیت المال» بود، که آنرا با وزارت مالیه عصر حاضر تطبیق کرده میتوانیم، و کسی که بر بیت المال مشرف و ما مور بود. مقام وزیر مالیه کنونی را داشت، و بیت المال از منابع آتی معمور بود:

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۸۰/۲

۲- رجوع کنید به فصل اول و احوال رتبیان.

۳- تاریخ تمدن اسلامی ۷۶/۲ به حواله الفخری.



## خراج - جزیه - زکات - غنیمت - فعی - عشور. ۱

امویان بر اندازه اموالی که بعناوین فوق در عصر خلفاء راشدین گرفته شدی افزودند، و برای نظارت و اداره مالیه گیری، نظام دقیقی را وضع کردند، و حتی عبدالملک بن مروان، برای تحقیق اعمال کارداران مالیه معزول، موسسه‌هایی را بنام دارالاستخراج وضع نمود که در هنگام برطرفی از اشغال مالی، به نفتیش و تحقیق اعمال ایشان می پرداختند.<sup>۲</sup>

اما عباسیان بدفع مظالم و تعمیر بلاد و حمایت کشاورزان پرداختند، و دست عمل ستمگاران را از گریبان رعایا کشیدند، و منصور خلیفه عباسی بساز کارداران خود را سرزنش و مصادره کرد، و آنچه از مردم به ستم و ظلم گرفته بودند، از ایشان بستد و در بیت المال خاص بنام بیت مال مظالم داخل نمود.<sup>۳</sup>

تاجیکه معلومست در اوائل عصر عباسی یعنی آغاز قرن دوم هجری، خراج و مالیات زمینی بسه قسم گرفته شدی :

۱/ محاسبه یا مساحه: که از روی مقدار مساحت زمین مزروع تقدماً یا جنساً یا هر دو گرفته می شد. که اکنون «جریبی» گوئیم.

۲/ مقاسمه: که از مقدار محصولات و تولیدات زمین اخذ شدی.

۳/ مقاطعه: که درباره مالیه زمین بین حکومت و متصرف اراضی موافقتی می شد، و مقاطع یعنی صاحب اقطاع، همان مبلغ را می پرداخت، و در اراضی تصرف مالکانه می کرد.<sup>۴</sup>

در اواسط عصر عباسی کار مساحه زمین های خراسان آغاز شده و از روی محاسبه تعیین مالیه آن می شد، چنانچه در عهد المهدی بسال ۱۶۵ هـ ۷۸۱ م حنان بن نعمان سعدان که از دیره شوان بود، بحکم فضل بن سلیمان کار مساحت کردن زمین های

۱ - التزم الاسلامیه ۲۶۵ بعد

۲ - همین کتاب ۲۷۰

۳ - تاریخ تمدن اسلامی ۲/ ۷۶ به حوالت این

۴ - تاریخ الاسلام السیاسی ۲/ ۲۲۳

هرات را آغاز کرده، و در نیمهٔ ربیع الاول بهرات رسیده بود.<sup>۱</sup>

در عصر هارون الرشید هنگامیکه علی بن عیسی بن ماهان ده سال بعد از ۱۰ هـ ۷۹۶ م حکمران خراسان بود، دبیر او حفص بن منصور مروزی که مردم مطلع خراسانی بود، کتاب خراج خراسان را تألیف کرد،<sup>۲</sup> که در آن اندازه و مقدار و انواع خراج این سرزمین را ثبت و شرح کرده بود. و چون این کتاب متأسفانه از بین رفته، بنابراین اکنون ما از جزویات این مسئله اطلاعی نداریم، ولی در همین عصر، حضرت ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری (۱۱۳/۱۸۳ هـ) که فقیه معروف و شاگرد حضرت امام ابو حنیفه و قاضی دربار هارون بود، کتاب الخراج خود را نوشته بود.<sup>۳</sup>

اگرچه کتاب خراج خراسان مروزی اکنون در دست نیست، ولی از معاصرت دو مولف در یک موضوع هویدا می‌آید، که درین عصر خراج خراسان، مانند خراج ولایات دیگر عباسی، تحت انتظام و کنترل مکمل آمده بود، و آنچه فقیه ابو یوسف در عراق نوشت، دبیر مروزی همان کار را برای خراسان کرد. در نظر قاضی ابو یوسف، منابع بیت المال عباسیان سه چیز بود:

۱/ خمس غنائم: یعنی پنج یک اموال غنیمت که به بیت المال می‌رسید.

۲/ خراج: یعنی مالیات اراضی مزروع و کزیت (جزیه) اهل ذمه و عشور (ده یک)

۳/ صدقات.<sup>۴</sup>

در عصر اسلامی که نظام مالی خاصی مطابق فقه اسلامی ترتیب و ترویج گردید، بیت المال در تمام ولایات، و از آن جمله در خراسان وجود داشت، و آنرا مجمع اموالی می‌پنداشتند، که مسلمانان مستحق آن باشند، ولی دارندهٔ خاص آن معین نباشد، و این اموال همواره در راه مصالح عمومی مسلمان صرف می‌شود.<sup>۵</sup>

۱- مجمل فصیحی ۱/ ۲۳۳

۲- زین الاخبار خطی ورق ۱۷۹ الف

۳- طبع قاهره ۱۳۴۶ ق

۴- تاریخ امام اسلامیه از خضری ۱۸۸ بعد

۵- تاریخ تمدن اسلامی ۱/ ۱۶۳

در فقه اسلامی منابع حقیقی بیت المال اینست:

(۱) صدقه (۲) غنیمت (۳) فعی (۴) خراج

۱/ اوصاف صدقات: عبارتست از اموال زکات که از توانگران گرفته و به مستمندان داده میشود، و برای اداره و ترتیب این امر شرعی که قرآن عظیم به ادای آن ناطق است، در مرکز خلافت دیوان صدقات وجود داشت، که شعبه های آن در سائر ولایات بود، و بموجب فقه اسلامی زکات را از مواشی - سیم و زر - میوها کشت های کشاورزی بشرحی که حضرت پیامبر امر کرده بود دادندی، و این ترتیب را حضرت ابوبکر (رض) در هدایت نامه یی به حضرت انس در هنگام فرستادن او بسوی بحرین نوشته و آنرا بخاتم نبوی مهور داشته بود.<sup>۱</sup>

تخصیص زکاة اموال و مواشی یعنی شتر و گوسفند و گاو و چرند ه در یکسال چنین است، و بر اسپ و استروخر زکاتی نبود:

#### زکاة اشتر:

از ۵ شتر يك گوسفند - از ۱۰ دو - و از ۱۵ سه - از ۲۰ چهار گوسفند - از ۲۵ يك اشتر ماده یکساله - از ۳۶ يك اشتر ماده دو ساله - از ۴۶ يك اشتر ماده سه ساله - از ۶۱ يك اشتر ماده چهار ساله - از ۷۶ تا ۹۰ دو اشتر ماده دو ساله - از ۹۱ تا ۱۲۰ دو اشتر ماده سه ساله - و بعد از ۱۲۰ فرض زکاة از سر گرفته می شود.

#### زکاة گاو:

بر ۳۰ گاو يك گوساله یکساله - بر ۴۰ گاو يك گوساله دو ساله - از ۴۰ تا ۶۰ بر هر فرد حصه چهارم قیمت يك گوساله دو ساله - از ۶۰ دو گوساله یکساله - از ۷۰ يك گوساله یکساله و يك گوساله دو ساله - از ۹۰ سه گوساله یکساله - از ۱۰۰ دو گوساله یکساله و يك گوساله دو ساله - بعد از این بر هر سی و چهل حساب می شود.

#### زکاة گوسفند و بز:

از ۴۰ يك گوسفند - از ۱۲۱ دو گوسفند - از ۲۰۰ سه گوسفند - از ۴۰۰ چهار گوسفند

۱- رجوع به تہ-یر الوصول ۱۲۲/۲ و هدایه فقه حنفی کتاب الزکاة و غیره

بعد ازین در هر صد يك گو سپند .

### زکاة سیم وزر :

نصاب طلا ۲۰ مثقال و نصاب نقره ۲۰۰ درم شرعیست، که هر درم مساوی هفت مثقال می شود، و هر مثقال ۲۰ قیراط = ۲۴ نخود است، که هر قیراط بوزن پنج جو میانه باشد.

از هر ۲۰ مثقال طلا نیم مثقال، و از هر دو صد درم نقره پنج درم زکاة داده می شود و بعد از آن در هر چهار مثقال طلا دو قیراط، و در هر چهل درم یک درم زکاة واجبست.

### اما زکاة رکاز :<sup>۱</sup>

یعنی اموال مدفون در زمین، که اگر خلقی باشد معدن، و اگر مخلوقی باشد کنز است. پس از معدن طلا و نقره و آهن و سیماب اگر در زمین عشری یا خراجی پیدا شود. حصه پنجم (خمس) آن گرفته می شود. و اگر این رکاز در دار حرب باشد، همه آن از یابنده است. بر فیروزه و مروارید و عنبر زکاتی نیست. و از کنز مدفون نیز خمس داده می شود.<sup>۲</sup>

### اما زکاة باغهای میوه دار :

از باغها و درختان میوه دار و زمین آن با اختلاف انواع آبیاری زکاة گرفته می شد. اگر از آب باران و انهار بدون زحمت و حمل آب خوردی، زکاة آن عشر (یکده) بود، و الا اگر با زحمت و تعب مردم آبیاری شدی، نصف عشر زکاة دادی. و این در صورتی بود، که وزن میوه محصول آن به پنج وسق رسیدی (هر وسق = ۶۰ صاع، و هر صاع = ۵ رطل و يك ثلث) درختان خرما و تاک و امثال آن هم در تحت این حکم بودی.<sup>۳</sup>

۱- تیسیر الوصول ۱۲۸ / ۲

۲- این شرح زکاة تطابق مذهب حنفی است، که در خراسان رواج عام داشت، تلخیص از سراج الارکان ۱۰۷ بعد، تالیف يك هیئت علمای کابسل ۱۳۳۴ ق که از کتب معتبر حنفی اقتباس کرده اند. و نیز رجوع شود به احکام السلطانیه ماوردی حدود ۵۴۵۰ باب ۱۱ ص ۱۱۳ ببعد.

۳- تاریخ تمدن اسلامی ۱ / ۱۶۴

## اما زکاة حبوب :

مانند گندم و جو و برنج و لوبیا و نخود و امثال آن هم وقتی واجب آمدی، که وزن محصول به پنج وسق رسیدی، وزکاة آن هم مانند میوه باب بود.<sup>۱</sup>

پولیکه از صدقات در دیوان صدقات فراهم آمدی، در تحت نظارت عامل صدقات تا دصد درهم بر هشت طبقه مستحق آن که در قرآن عظیم بنام فقراء- مساکین- عاملین صدقات- مولفه قلوب- آزادی غلامان- و امداران- غازیان و مجاهدین- مسافران- یاد شده<sup>۲</sup> تقسیم شدی، و عامل صدقات نسبت به کارداران دیگر مالی اختیار زیاد داشتی، که این بالغ را بدون اجازت خاص خلیفه صرف کردی، در حالیکه عاملان دیگر، بدون اذن خلیفه و یا والی و وزیر اوحق تصرف آزاد در پول بیت المال نداشتند. بقول قاضی ابو یوسف که در کتاب الخراج تصریح کرده، مقصد از فقراء مستمندان مسلمان، و مقصد از مساکین در ویشان اهل ذمه (نصاری و یهود) اند.<sup>۳</sup>

## ۲/ اموال غنیمت :

منبع دوم مالی بیت المال اسلامی، اموالی بود که مسلمانان در جنگ بدست می آوردند و آن عبارت بود از چهار چیز: اسیران- غلامان- زمین- اموال.

اسیران جنگی بدادن فدیة آزادی شدند، اما زنان و کودکان ایشان از جمله غلامان بودند که کشتن ایشان جائز نبود، و با قبول فدیة امکان آزادی داشتند، و زمین های مفتوحه هم بحکم حضرت عمر (رض) بمالکان آن سپرده و از ایشان خراج گرفته شدی که شرح آن بیاید.

اما اموال منقول مغنم، بموجب آیه قرآن بر پنج حصه تقسیم شدی<sup>۴</sup> که چهار بهره آن، از آن جنگاوران، و یک پنجم (خمس) آن حق پیامبر صلعم

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/۱۶۴

۲- قرآن عظیم سوره التوبه، آیه ۶۰ و ماوردی ۱۲۲

۳- تاریخ تمدن اسلامی ۱/۱۶۵

۴- قرآن عظیم، سوره الانفال، آیه ۴۱

بودی، و آنهم به پنج گروه مستحقان بخش شدی :

۱/ خود حضرت پیامبر و ازواج او و مصالح عامه مسلمانان .

۲/ خویشاوندان حضرت رسول از بنی هاشم و آل عبد مناف .

۳/ یتیمان محتاج بشمول غلام و کنیز یتیم .

۴/ مستمندان بی کفاف .

۵/ ابناء سبیل و مسافران بی کفاف .<sup>۱</sup>

۳/فی :

در شرح اسلام فی مالیت که از مردم نامسلمان ، بدون جنگ ، در حالت عفو و صلح گرفته شود ، و در آن جزیه و خراج و عشر و غیره داخلست ، و تقسیم آن هم مانند غنایم بر پنج حصه است ، که یک پنجم (خمس) آن در حیات حضرت رسول ﷺ ازان او بود ، ولی بعد از وفات ایشان حق بیت المال گردید ، که در اوائل نشر اسلام آنرا بین لشکریان اسلامی و مهاجرین و انصار با تساوی بخش کردند .  
ولی حضرت عمر (رض) برای ابن اموال دیوانی نهاد ، و حقوق لشکریان را معین کرد ، که از بیت المال بدیشان پرداخته شدی .

یکی از منابع خزانه فی پولی بود بنام جزیه که از تمام مردان غیر مسلمان ( بدون شیخ فانی وزن و کودك) از ملل نصاری و یهود و مجوس و بت پرستان عجم (به استثناء بت پرستان و مرتدان عرب) اخذ شدی .

این رسم جزیه گرفتن از زمان قدیم در ملل دیگر هم رواج داشت ، و در قرن پنجم قبل از میلاد ، یونانیان آنرا ، بر سکنه سواحل آسیای کوچک جزیه را نهاده بودند ، و بعد ازان رومانها نیز از ملل مغلو به خویش جزیه گرفتندی . و حتی بقول ابن اثیر در عهد نو شیروان از عامه مردم با اندازه توان ایشان ۱۲ یا ۸ یا ۶ یا ۴ درم گرفته شدی ، که نام جزیه هم در عربی از گزیت پارسی آمده است .

حضرت عمر در جرات اخذ جزیه را چنین نهاده بود : که امام ابوحنیفه نیز بدان حکم

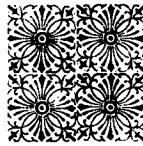
۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/ ۱۶۶ و ماوردی ۱۲۷

داده است:

از اغنیاء و توانگران ۴۸ درم سالانه ، که چهار درم را در ماهی پرداختند .

» » » » دو » » از اواسط ناس ۲۴

» » » » یک » » از مستمندان و فقراء ۱۲



(۴)

## خراج و عایدات مالی دولت اسلامی

در مدنیت های قدیم ، انسانها از مین را ملکیت حکومتها و ارباب مملکت تصور میکردند ، بموجب تورات زمین های مصر قدیم در ملک فراعنه بودی ، و اقوام جرمان باستانی نیز زمین های خود را از ان فرماندهان و روسای خویش می شمردند . تا تاریخ تاریخ تملک مردم را بر مواشی و ستوران جا نژ می دانستند ، ولی زمین را حق افراد نمی شمردند .

چون انسان قدیم بدین عقیده بود که مالک حقیقی زمین ، رئیس قبیله یا حکومت است ، بنا برین اگر کسی از ان تمتع میکند ، و از کشت آن سود می برد ، باید حصه بی از منافع آن به حکومت و یارثیس بپردازد .

در اغلب قبائل قدیم آریایی ، زمین ملکیت عمومی بود ، و روسای ایشان آنرا برای زراعت و بهره برداری ، موقتاً برای یک یا چند سال تقسیم می نمودند ، که این رسم تا کنون هم در برخی از قبائل کوهساران افغانی موجود است ، و در قرن هشتم و نهم هجری ، شیخ مای رئیس روحانی قبائل یوسفزی ، اراضی وادیهای پشاور و شمال آنرا تا سوات و دریای سند ، بر همین اصول ، بین قبائل بخش کرده بود .

در تمام ملل قدیم مانند رومان - پارس - مصر - عراق - هند - چین و غیره ، حکومتها حق گرفتن مالیات را از زمین های مزروع داشته اند . و چون عربها حکومت اسلامی را تأسیس کردند ، حضرت عمر (رض) در مدینه دیوانهای لشکر و مالیات و غیره را



بوجود آورد، چون در عصر امویان فتوح اسلامی پهنایی یافت عبدالمملک بن مروان در حدود سال ۸۱ هـ ۷۰ م دواوین حکومتی را بزبان عربی گردانید و عباسیان نیز دیوان مرکزی خراج و مالیات را در کرسی خلافت وضع کردند، که بار اول در عصر سفاح نخستین خلیفه عباسی، خالد بن برمک بلخی (بنا بر تجاری که درین راه از اوضاع دیوانی و مالی خراسان داشت) به وزارت و ریاست آن منصوب بود، و پس از و هم پسرش یحیی همین شغل را داشت، و او در ایام المهدی دواوین خراج پارس را تدوین و مقدار مالیات آن را ضبط و معین نمود.<sup>۱</sup>

امویان دامنه فتوح اسلامی را شرقاً تا کرانه‌های سند، و شمالاً تا اقصای سغد و مرزهای چین رسانیدند، که این سرزمین قبل از فتح اسلامی قسماً به شاهان ساسانی پارس، و بعضاً به شاهان و ملوک بومی تعلق داشت.

قرار تشکیلات ملکی که تا آخر عصر ساسانیان و سقوط ایشان در نصف اول قرن نخستین هجری، در خراسان وجود داشت، وزیر مالیه و رئیس مسئول امور مالیات و کاشت کاری و صنایع را واستریوشان سالار گفتندی، و در تحت امر او به هر ولایت یک نفر مستوفی محاسب مقرر شدی، که او را شهرپو آمار کارخواندندی. و فراهم آوری مالیات زمین و جزیه شخصی یا سرانه، و وظیفه ایشان بود.

از زمین کشتی و سرسبز مطابق مقدار پیداوار آن یک ششم (سلس) تا یک ثلث بزرگرفتنندی، که بقول دینوری این مقدار از یک دهم تا یک نصف هم رسیدی<sup>۲</sup>

هیون تسنگ در ولایات جنوب غربی افغانستان که از قندهار کنونی بنام پو-لا-سی آغاز می یافت، یک نوع گزیت (جزیه) را متذکر است، که هر فرد خانواده چهار سکه سیمین را به حکومت پرداختی<sup>۳</sup> و ازین برمی آید، که شاهان زابل و رتیلان از رعایای خود، مالیه سرانه (جزیه) را با اندازه چهار درهم (تخمیناً ۲۰ افغانی) می گرفتند.

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/ ۱۷۱

۲- ایران عهد ساسانی ترجمه اردو ۱۶۰

۳- سی-یو-کی کتاب ۱۱ فصل پو-لا-سی

این وضع مالیه دهی در تحت رژیم ساسانی و شاهان محلی در غرب افغانستان بود، اکنون به ولایات شرقی آن که در اوائل حلول اسلام، کاملاً در تحت اداره شاهان و ملوک بومی زیستندی توجه میکنیم :

در سابق گفتیم که رتبیلان و دیگر فرما نروایان بومی شرق افغانستان بارها میلیونها درهم را بطوری حق الصلح به لشکر کشان اسلامی پرداخته اند، و ازین برمی آید که خزائن معمور و مملو از نقود داشته اند.

هیون تسنگ زائر چینی که در اواخر سال ۶۳۰ = ۹ هـ از کاپیسی شمال کابل به لغمان و ننگرهار و گندهارا یعنی اراضی مجاور هند گذشته بود درباره اوضاع اداری و مالیات این سرزمین گوید:

«درینجا کار جبری نیست، مالیات هم بمقدار کم گرفته می شود، و خدماتی که مردم عنداللزوم انجام دهند نیز معتدلانه است. کلیه مردم برای اعاشه خویش زراعت کنند. و کسانیکه املاک شاهی رازرع نمایند، شش یک محصول زمین را خراج دهند. سوداگران برای تجارت همواره رفت و آمد دارند، مالیات بسیار اندک از پلها و دریاها و خرج گیریها و جادها گرفته می شود. برای انجام کارهای دولتی، مردم را حشر میکنند، و به تناسب مقدار کار اجرت معقولی دهند. حکام و وزیران و قضایان و کار داران دولتی، زمین های خاصی برای تأمین معیشت دارند.»<sup>۱</sup>

ازین تشریحات مغنم هیون تسنگ روشن می آید، که مردم حق تملك اراضی را داشته و حصه اعظم زمین در ملکیت مردم بود، و یک حصه زمین کشا و وزی به تاج و تخت تعلق داشت، که کاشت کاران یک سدس را از تولیدات آن بدولت برداختندی، و نیز ما مورین دولت علاوه بر مردم معاش نقدی،

۱- سی- یو- کی کتاب دوم عنوان ۱۶